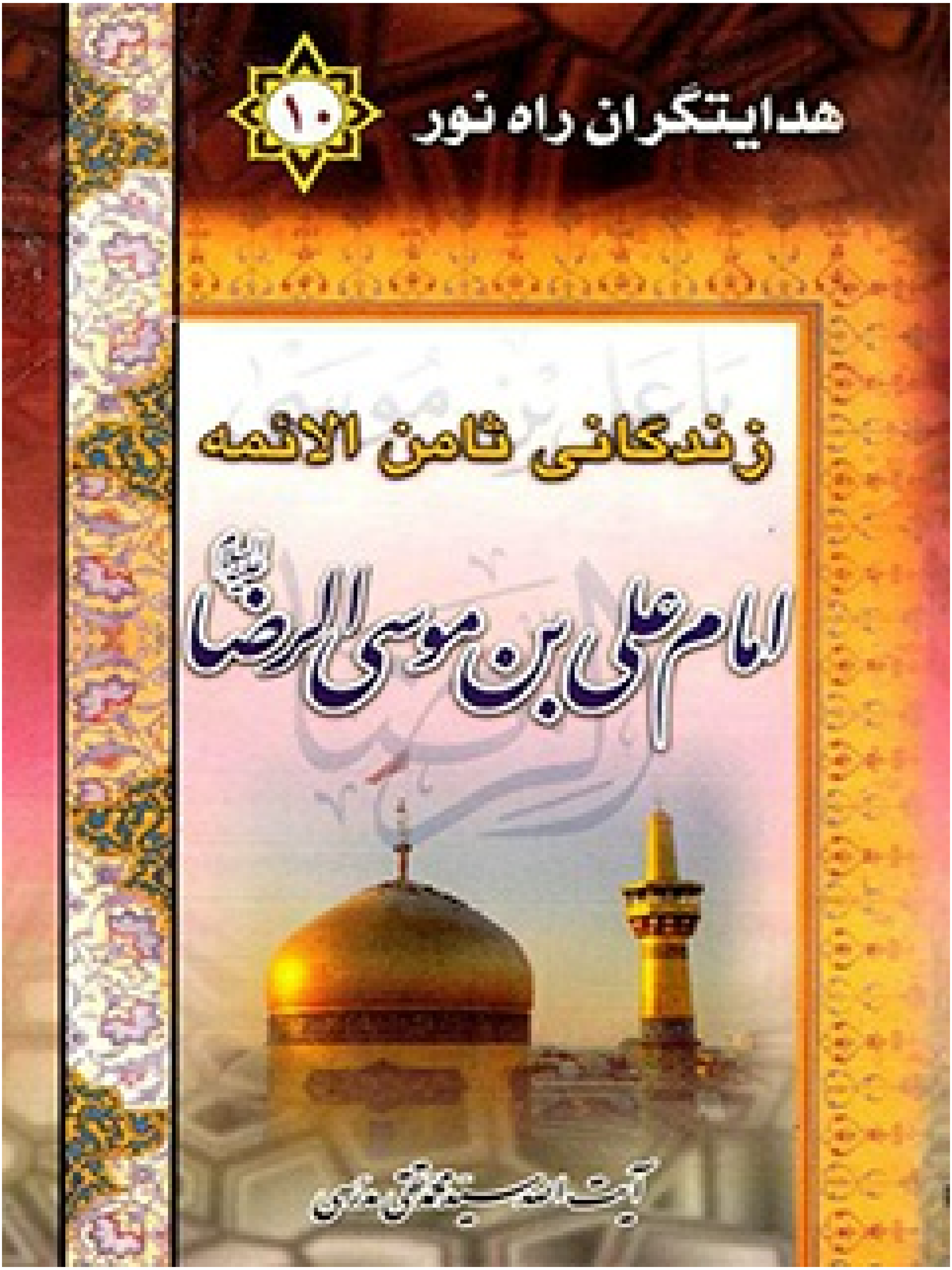

هدایتگران راه نور
۱۰
زندگانی ثامن الائمه
امام علی بن موسی الرضا

بسم الله الرحمن الرحیم

هدایتگران راه نور (زندگانی ثامن الائمه حضرت علی بن موسی علیه السلام)

نویسنده:

آیت الله سید محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

محبان حسین (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

هدایتگران راه نور (زندگانی ثامن الائمه حضرت علی بن موسی علیه السلام)

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : زندگانی ثامن الائمه حضرت علی بن موسی علیه السلام/ محمدتقی مدرسی؛ مترجم محمدصادق شریعت

مشخصات نشر : تهران: محبان الحسین(ع)، ۱۳۸۲.

مشخصات ظاهری : ص ۸۷

فروست : (هدایتگران راه نور؛ [ج]۱۰)

شابک : ۹۶۴-۵۶۴۸-۷۸-۰۰۵۳۵۰ریال ؛ ۹۶۴-۵۶۴۸-۷۸-۰۰۵۳۵۰ریال

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : عنوان اصلی: الامام الرضا(ع) قدوه واسوه.

یادداشت : عنوان روی جلد: زندگانی ثامن الائمه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

یادداشت : عنوان دیگر: زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان روی جلد : زندگانی ثامن الائمه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

عنوان دیگر : زندگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

عنوان دیگر : زندگانی ثامن الائمه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

موضوع : چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

موضوع : علی بن موسی(ع)، امام هشتم، ۲۰۳ - ۱۵۳ق. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : شریعت، محمدصادق، ۱۳۴۲ - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP۳۶/م ۳۶ه۱۰،۴.ج ۱۳۸۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۱-۴۹۵۰۰

ص : ۱

اشاره

مقدمه نویسنده

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد الله رب العالمین و سلام الله علیه الأنبیاء و المرسلین والملائکه والصالحین و صلی الله علی سید الخلق اجمعین المهیمن علی رسالات الله خاتم النبیین محمد و علی آله الهداه المیامین.

زندگی چهارده معصوم از عشق و معرفت و پندها و اندرزها تابان و درخشان است، ولی ما از نور برخی از آنها بیشتر بهره مند می شویم. امام رضا علیه السلام یکی از امامانی است که این فرصت را برای ما فراهم می آورد تا بیشتر به فضایل حضرتش هدایت شویم. از آنجا که ائمه علیهم السلام همگی در پیشگاه خداوند نوری واحد هستند، بنابراین با بهره گیری از سیره امام رضا علیه السلام و شناخت آن در واقع در پی این مقصود هستیم که سیره دیگر ائمه بزرگوار را، که درود خدا بر ایشان باد، بشناسیم.

ص: ۷

نگارنـده بر این بـاور است که دوران زنـدگی امـام رضـا علیه السـلام، آغـاز مرحله نوین حیات شـیعه است، زیرا در این مرحله افکار و دیدگاه های شـیعه از مرحله پنهانی به در آمد و آشـکار شد. پس از این دوره بود که شـیعه در برخی از مناطق خاص، همواره به نام گروهی مخالف و مبارز مطرح می شد و در تمام شهرها وجود شیعه علنی گردید.

علی بن موسـی علیه السـلام را بدین دلیل ملقب به لقب «رضا» کردند که پیشوایی بود که موافق و مخالف بدو خرسـند و رضـا بودند.

اینک ما به گفتار از زندگی و سـیمای آن امام ابزرگ تبرک می جوییم و از پروردگار میخواهیم که شـناخت او و پیروانش را به ما روزی گرداند و ما را از شفاعت آن امام و نیز شفاعت جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بهره مند سازد.

مولود فرخنده

اشاره

راویان می گویند: مادر امام موسی کاظم علیه السلام «حمیده المصفاه» نام داشت.

این زن از بزرگان عجم بود. وی کنیزی خرید که در سرزمین عرب پا به هستی گذارده و رشد و نمو کرده بود. چون حمیده این کنیز را آزمود و دریافت که او در دین و خرد از دیگر مردمان برتر و والا تر است، وی را برای فرزندش امام موسی بن جعفر علیه السلام برگزید و به او گفت: فرزندم! تکتم (یکی از نامهای این کنیز) کنیز است، امّا هرگز کنیزی بهتر و برتر از او ندیده ام و تردید ندارم که اگر او را سلاله ای باشد، خداوند متعال سلاله اش را بزودی پاکیزه خواهد گردانید. من او را به تو می بخشم و تو را سفارش می کنم که در حق او نیکی به جای آوری.

راویان در باره فضل این کنیز می نویسند: چون او، امام رضا علیه السلام را بدنیا آورد، نوزاد بسیار شیر می خورد و قوی بنیه بود. پس تکتم گفت: دایه ای برای کمک به من بیاورید. به او گفته شد: مگر شیر نداری؟

تکتم پاسخ داد: شیر دارم، امّا در نماز و نیایشم خلل وارد شده و از

زمانی که رضا را زاده ام، از نماز و عباداتم کاسته شده است. (۱) تاریخ نگاران نامهای متعدّدی برای مادر امام رضا علیه السلام ذکر کرده اند شاید به این خاطر یک کنیز در نزد هر مولایی به نامی دیگر خوانده می شده است.

نامهایی که برای ایشان ذکر کرده اند، عبارتند از:

نجمه، اروی، سکن، سمان، تکتم و طاهره. امّا مشهورترین نام وی تکتم بوده و پس از متولد شدن امام به نامهای طاهره و ام البنین نیز خوانده شده است.

در سال ۱۴۸ ه ق و در روز یازدهم ذی القعده الحرام، امام رضا دیده به جهان گشود، و بیت رسالت را موجی از سرور و شادی فراگرفت.

تکتم، مادر آن حضرت، گوید: چون به نطفه فرزندم، علی، باردار شدم، سنگینی حمل را احساس نکردم و در خواب آهنگ تسبیح و تهلیل و ستایش را از درون شکمم می شنیدم این امر موجب بیم و هراس من می شد. چون بیدار می شدم هیچ صدایی به گوشم نمی خورد. هنگامی که نوزاد متولد شد، بر زمین افتاد و دستهایش را روی زمین قرار داد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد ولبانش را جنباند چنان که گویی حرف می زد. در این هنگام پدرش امام موسی بن جعفر علیه السلام به سویم آمد و گفت: ای نجمه! کرامت پروردگارت

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۵.

بر تو مبارک باد!

من نوزاد را در جامه ای سپید پیچیده به دست امام دادم و آن حضرت در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و آب فرات خواست و از آن به کام کودک مالید و سپس او را به من بازگرداند و گفت: او را بگیر که او بقیّه اللّه در زمین است. (۱) امام موسی بن جعفر علیه السلام، از همان اوان لقب «رضا» و کنیه «ابو الحسن» را برای این نوزاد برگزید. امام بسیار این کودک را دوست می داشت. مفضل بن عمرو در روایتی در این باره می گوید:

«نزد حضرت موسی کاظم رفتم. علی فرزند آن امام در دامانش نشسته بود و امام او را می بوسید و زبانش را می مکید. کودک را بر دوشش می گذارد و در آغوشش می گرفت و می فرمود: پدرم فدایت! تو چه خوشبویی و چه پاکیزه خویی و دارای چه فضل تابان و درخشنده ای!

عرض کردم: فدایت شوم! در قلب من نسبت به این کودک محبّتی افتاده است که برای هیچ کس جز شما این محبّت نیست!

پس امام به من فرمود:

«ای مفضل! او در نظر من همچون من در نظر پدرم می باشد. ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ».

مفضل گوید: پرسیدم: آیا این کودک پس از شما صاحب مقام پیشوایی است؟

فرمود:

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۹.

«آری. هر که او را فرمان برد هدایت یافته و آن که نافرمانی اش کند، کفر ورزیده است». (۱)

بـدین سان این کودک در سایه پـدرش پرورش یافت و امام موسـی کاظم علیه السـلام او را به آداب امامت تزکیه داد و اسـرار امامت را بدو آموخت و گنجینه های نهفته نبوّت را بر وی آشکار کرد.

مطابق آنچه در حدیثی آمده است، امام می فرمود:

«علی، پسـرم بزرگ ترین فرزنـد من است و سـخنانم را شـنواتر. و فرمانهـایم را مطیع تر. بـا من در کتـاب جفر و جـامعه که جز پیامبر یا وصی پیامبر در آنها نمی نگرد، نگاه می کند». (۲)

چنین پیـداست که آن حضـرت در حیات پـدر بزرگوارش به اداره برخی از امور شـیعه، به نیابت از پـدرش، می پرداخته است. شاید حدیث زیر حاکی از همین نکته باشد.

زیاد بن مروان قنـدی می گوید: بر ابو ابراهیم (امام موسـی بن جعفر) داخل شدم. فرزندش، علی، نیز در نزد او بود. حضـرت به من فرمود:

«ای زیـاد! این (امـام رضـا) مکتوبش مکتوب من، گفتـارش گفتـار من، فرسـتاده اش، فرسـتاده من است و هر آنچه می گویـد، سخن، سخن اوست». (۳)

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۱.

۲- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۹.

۳- (۲) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۹.

امـام موسـی کاظم در باره فضایل فرزنـدش، امام رضا، و اینکه او جانشـین و پیشوای امت است، فراوان سـخن گفته تا آنجا که این پرسش در ذهن ایجاد می شود که حکمت این همه تعریف و تأکید چه بوده است؟

شایـد یکی از عواملی که ما را به فهم این حکمت یاری می کند: شـرایط بسـیار دشوار سیاسـی زمان آن امام باشد، بطوری که تقیّه در شدیـدترین حالت اعمال می شـد واهل بیت از جایی به جای دیگر رانـده می شدنـد. هارون الرشـید، اصـحاب و انصار اهـل بیت را از دیـاری به دیار دیگر می فرسـتاد و آنها را بشـهادت میرسانیـد و امام موسـی کاظم به فرمان هارون از زنـدانی به زندان دیگر منتقل می شد.

بنابر این در چنین شـرایطی امکان تفرقه و پراکندگی شـیعه پس از وفات موسـی بن جعفر این حکمت را اقتضا می کرد که آن حضرت بر ولایت امام رضا پس از خود، بیشتر تأکید کند.

اصـحاب نیز به سـهم خود از احتمال شـهادت امام موسـی بن جعفر علیه السـلام و نشـناختن پیشوای پس از وی، بسـیار بیمناک بودند. که می توان از احادیث زیر، به روشنی این مسئله را دریافت:

یزید بن سـلیط زیدی گوید: با امام موسی بن جعفر دیدار کردم و به آن حضرت گفتم: مرا از امام پس از خود آگاه کن چنان که پدرت ما را از امامت تو آگاه کرد. امام پاسخ داد:

«پدر من در دوره ای غیر از این دوره می زیست!».

ص: ۱۵

عرض کردم: هر که از این وضع که برای شما پیش آمده خشنود است نفرین خداوند بر او باد. پس امام خندید و فرمود:

تو را آگاه می کنم.

«ای ابو عماره! من از خانه ام بیرون شدم و در ظاهر به فرزندانم وصیّت کردم و آنان را با علی فرزندم، شریک ساختم، امّا در نهان فرزندم را تنها به این وصیّت اختصاص دادم». (۱)

علی بن عبداللّه هاشمی گوید: در کنار مزار رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم که حضرت موسی بن جعفر در حالی که دست فرزندش علی را در دست خود گرفته بود، به سوی ما آمد و پرسید:

آیا می دانید من کیستم؟

گفتیم: تو مولا و بزرگ ما هستی.

فرمود: مرا به نام و نسب بخوانید.

گفتیم: شما موسی بن جعفر هستی.

فرمود: چه کسی همراه من است؟

گفتیم: او، علی، پسر موسی بن جعفر است.

فرمود:

پس گواه باشید که او در زمان حیات من وکیلم و پس از مرگم جانشین

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۱.

من است. (۱)

امام موسی کاظم از تمام وسایل موجود برای بیان امامت امام رضا استفاده می کرد. مثلًا نامه ای در این باره نگاشت و شصت تن از سران مدینه را بر آن گواه گرفت. (۲)

آن حضرت در دوران حیات خویش، کارها را به امام رضا ارجاع می داد.

چنان که یک بار او را به بصره فرستاد تا نامه هایی به عبداللّه بن وحوم تحویل دهد و به عبداللّه نیز دستور داد که پاسخ نامه ها را به دست فرزندش رضا در مدینه بسپارد. (۳)

همچنین وی در بصره الواحی نگاشت و آن را به شیعیان بصری خویش سپرد. در این الواح نوشته شده بود:

«وصیّت من به بزرگترین فرزند من است». (۴)

آن حضرت برخی از حقوقی را که نزد او می آوردند، می گرفت و برخی دیگر را باقی می گذاشت تا به جانشینش پس از او پرداخت شود. در واقع امام کاظم با این کار می خواست نشانه ای آشکار برای جانشین پس از خود باقی گذارد چنان که این کار را با داوود بن زربی انجام داد. (۵)

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۵.

۲- (۲) همان مأخذ، ص ۱۷.

۳- (۳) همان مأخذ، ص ۱۶.

۴- (۴) همان مأخذ، ص ۱۹.

۵- (۵) از برخی احادیث معلوم می شود که این مرد در تقیه به سر می برده و همین امر اقتضا می کرده است که بر خوردی مناسب با حال او انجام پذیرد.

چنین اقداماتی برغم شرایط سیاسی دشواری انجام می شد که امام در زمان حیات پدر خویش با آن مواجه بود و این شرایط امام کاظم را وامی داشت تا سیمای امامت را پس از خود از تردیدها و دودلیها دور نگه دارد.

این نکته از وصیّت آن حضرت به فرزند برومندش بخوبی آشکار می شود.

امام موسی کاظم در این وصیّت خطاب به فرزندش فرموده بود تا زمانی که هارون الرشید زنده است، سکوت پیشه کند و چون هارون از دنیا رفت، لب به گفتار حق بگشاید.

از سوی دیگر در چنین شرایط توان فرسایی که شیعیان در دوران طاغوت بغداد، هارون الرشید، با آن مواجه بود امکان داشت خرافاتی، که به هنگام شدّت گرفتن بحرانها از بازار گرمی بر خوردار است، انتشار یابد. چه بسا برخی از جریانهای سیاسی برای رسیدن به اهدافی معین، در پس انتشار چنین خرافاتی دست داشته اند. بنابراین امام کاظم برای جلوگیری از این خرافات، بدین روشنی و صراحت امامت فرزندش امام رضا را بیان می کند.

اگر چه مسأله غیبت امام کاظم، مدّت زیادی باعث رواج شایعاتی شد و دستهای خائن با همکاری دستهای جاهل به این شایعات دامن زدند و گفتند که امام کاظم نمرده و او مهدی این امّت است و بر امام هفتم توقف کردند و مشهور به «واقفیه» شدند، دیری نگذشت که این توطئه بر ملاـ و معلوم شد که یکی از عوامل بی اثر بودن این شایعات تأکید امام کاظم بر شناساندن جانشین واقعی اش، امام رضا، به شیعیان بوده است.

او قرآن ناطق بود و سرچشمه همه اخلاق و دانش و کراماتش از قرآن بود.

و مگر قرآن خود نشانه بزرگ خداوند در میان بندگانش نیست؟ مگر پروردگار ما قرآن را برای هر کس از بندگانش که می خواهد به راه راست او رهنمون شود، آسان نگردانیده است؟ و آیا شگفت انگیز خواهد بود بنده ای که قرآن را در طول حیات خویش سرلوحه خود قرار داده، آیت بزرگ پروردگار جهانیان شود؟

پیامبر صلی الله علیه و آله برترین و بزرگترین امتیازش آن بود که چون بنده ای مردم را به او دعوت می کرد وقتی از شخصی درباره اخلاق شریف پیامبر سؤال می شد می گفت:

«قرآن خوی اوست.»

وبزرگترین امتیاز امام علی علیه السلام نیز آن بود که خداوند گوشهای او را شنوای قرآن گردانیده بود.

پیامبر به ما یادآوری کرد که پس از خود دو چیز گرانبها بر جای می نهد. کتاب خدا (قرآن) و عترتش. سپس گفت که این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا اینکه کنار حوض (کوثر) بر حضرتش وارد شوند.

آیا این سخن به این معنی نیست که خاندان رسالت، مشکات نور دانش و معدن وحی و جایگاه علم الهی اند؟

امام رضا علیه السلام با تمام وجود خویش، مصداق این نور آلهی بود تا آنجا که در حدیث آمده است:

ابو ذکوان گفت: از ابراهیم بن عبّاس شنیدم که می گفت: «امام رضا را ندیدم مگر آنکه از چیزی که سؤال می شد، او می دانست و در عصر و روزگارش کسی را ندیدم که نسبت به آنچه در زمان بود از او داناتر باشد. مأمون از هر چه می پرسیدش، بدو پاسخ می گفت. همه کلام و پاسخ وی، گزیده هائی از قرآن بود. او هر سه روز یک بار قرآن را ختم می کرد و می فرمود:

اگر بخواهم، می توانم در کمتر از سه روز هم قرآن را ختم کنم، امّا هرگز به آیه ای برنمی خورم جز آنکه در آن آیه و اینکه در باره چه چیزی فرود آمده و در چه وقتی نازل شده، می اندیشم. از این رو قرآن را هر سه روز یکبار ختم می کنم». (۱)

امّا چگونه پیشوای ما، امام رضا علیه السلام، تا بدین درجه به قرآن مأنوس و پای بند بود؟ و آیا ما هم می توانیم پیرو او در این امر مهم باشیم؟

قرآن کتاب خدااست و آن کس که دلش به نور خدا پیوند نیافته است نمی تواند کتاب او را دریابد. آیا مگر خداوند سبحان نفرموده است:

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۹۰ و ۱۵.

خَسَاراً (۱).

«و فرو می فرستیم از قرآن آنچه را که شفا و رحمت است برای مؤمنان و بر ستمگران جز زیان نیفزاید.»

انسان به درجه ایمان و یقین خود و نیز به انـدازه تجلّی عظمت پروردگار در قلبش از نور خداوند، که در کتابش متجلّی است، بهره مند می شود.

امام رضا خدای را بزرگ داشت و او را پاس نهاد و امر خویش را بدو واگذار کرد و جز او هر چیزی را خوار و حقیر انگاشت و در راه او هر بلایی را به جان خرید. تمام اینها وسیله او برای رسیدن به پروردگارش بود.

اجازه دهید برای آنچه گفتیم شواهد و دلایلی ارائه دهیم تا نه تنها نسبت به امام شناخت بیشتری حاصل کنیم بلکه دلهای ما از این سیره ای که از روحی الهی و تابناک آکنده است، به کرنش افتند.

یکی از عبادتهای آن حضرت این بود که چون نماز صبح را در اوّل وقت به جای می آورد، برای پروردگارش به سجده می افتاد و تا زمانی که خورشید بالا نمی آمد، سر از سجده برنمی داشت. (۲)

هنگامی که مأمون، خلیفه عبّاسی، والی خود را در مدینه به همراهی امام تا خراسان مأموریت داد، از او در باره حالات امام در راه پرسید. والی بسیار از درجات عبادت و ذکر و توجّه آن حضرت به خدا سخن گفت. مأمون چون سخنان والی خویش را شنید، به وی دستور داد

۱- (۲) سوره اسراء، آیه ۸۲.

۲- (۱) بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۵.

که این سخنان را از مردم پنهان دارد! از جمله سخنان والی در این باره به مأمون این بود که گفت:

چون صبح فرامی رسید امام رضا نماز صبح می گزارد و چون سلام نمازش را می گفت در جایگاه نمازش می نشست و خدای را تسبیح می گفت و می ستود.

تکبیر و تهلیل می گفت و بر پیامبر و دودمانش درود می فرستاد تا آنکه خورشید سربرمی زد سپس به سجده می افتاد و تا بالا آمدن روز در همان حال باقی می ماند. سپس به سوی مردم می رفت و تا نزدیک وقت زوال، با آنان سخن می گفت و اندرزشان می داد. آنگاه تجدید وضو می کرد و به جایگاه نماز خویش برمی گشت ...

والی پس از آنکه کیفیت نماز، سجده ها و نوافل آن حضرت را تا وقت عصر، چنان که در فقه معروف است بیان کرد، گفت سپس: اقامه می گفت و نماز عصر را به جای می آورد و چون سلام نمازش را می گفت در همان جای می نشست به تسبیح و ستایش و تکبیر و تهلیل خداوند زبان می گشود سپس به سجده می افتاد و در آن حال یک صد بار می فرمود: «حمداً للّه».

آنگاه والی ذکر می کند که امام علیه السلام چگونه پس از غروب خورشید نماز می گزارد و به تسبیح خداوند مشغول می شد تا آنکه یک سوم از شب سپری می گشت و آنگاه به بسترش می رفت و چون یک سوم آخر شب فرامی رسید برای خواندن نافله بر می خاست و آنقدر نماز می خواند تا سپیده سرمی زد.

سپس تا طلوع خورشید به تعقیبات نماز می پرداخت و تا بالاآمدن خورشید به سجده می افتاد.

والی افزود: در بستر خویش، بسیار قرآن می خواند و چون به آیه ای

که در آن یادی از بهشت و جهنم شده بود، بر می خورد می گریست و از خداوند بهشت را می طلبید و از آتش جهنّم به خدا پناه می برد. (۱)

امام عقیده داشت که برتری او تنها به تقواست و نه به خاطر انتساب او به رسول خدا صلی الله علیه و آله.

بیهقی از صولی از محمّد موسی بن نصر رازی نقل می کند که گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: مردی به امام رضا گفت: به خدا سوگند بر زمین کسی از جهت پدر از تو شریف تر نیست.

آن حضرت به وی فرمود: «تقوا بدیشان شرافت بخشید و طاعت خدای بزرگشان کرد».

یکی دیگر به او عرض کرد: به خدا تو بهترین انسانها هستی. آن حضرت به او فرمود: «سوگند مخور ای مرد! بهتر از من کسی است که خداترس تر باشد و او را فرمانبردارتر. به خدا قسم این آیه نسخ نشده است که: وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ.

این گفتگو، روایتی از امام صادق علیه السلام را به یاد ما می آورد که فرمود:

«همانا ولایت و دوستی من با حضرت محمّد صلی الله علیه و آله در نزد من محبوب تر از ولادتم از اوست».

بدین سان امام رضا در تمام ابعاد حیاتش، خدای را فرمانبردار

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۹۲- ۹۴ (به اختصار).

بود و خـدا هم او را دوست داشت و دلش را به نور معرفت درخشـان و از علم و دانش آکنـده سـاخته بود و او را حجّت بـالغه خویش بر مخلوقاتش گردانیده بود.

آیـا سـوره «ص» را نخوانـده ایم که چگونه خداونـد مواهب خویش را به بنـدگان درست کردارش بیـان می کنـد؟ او این همه مواهب را فقط و فقط به خاطر عبادت و اخلاصی که اینان دارند، بدیشان ارزانی می بخشد، مثلًا می فرماید:

اصْبِرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَاذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ... وَشَدَدْنَا مُلْکَهُ وَآتَیْنَاهُ الْحِکْمَهَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ. (۱)

«بر آنچه می گوینـد شـکیبایی ورز و یاد آر بنده ما داوود نیرومند را. او بسـیار باز گردنده بود. و ما مُلکش را اسـتوار کردیم و بدو حکمت و نیروی داوری دادیم.»

سپس در ادامه همین آیات می فرماید:

فَغَفَرْنَا لَهُ ذلِکَ وَإِنَّ لَهُ عِنـدَنَا لَزُلْفَی وَحُسْنَ مَآبٍ* یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاکَ خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَی فَیُضِلَّکَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَن سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا نَسُوا یَوْمَ الْحِسَابِ (۲).

«پس برای او بخشـیدیم و همانـا برای او در نزد مـا منزلـتی نزدیـک و عـاقبتی نیکوست. ای داوود مـا تو را در زمین خلیفه قرار دادیم پس بین مردم به حق داوری کن و از هـوای نفس پیروی مکن که تـو را از راه خـدا گمراه می سـازد. کسـانی که از راه خدا گمراه می شوند چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت در انتظار آنان است.»

امام رضا علیه السلام این گونه به پروردگارش توجه داشت و خداوند نیز. هر چه خود از کرامت و علم خواست، بدو بخشید.

۱- (۱) سوره ص، آیات ۱۷- ۲۰.

۲- (۲) سوره ص، آیات ۲۵ و ۲۶.

او از دنیـا کنـاره گرفته و آن را خـوار شـمرد، فریبهـای دنیـا را پس زد و خـداهم پرده میـان او و حقـایق را فروافکنـد، زیرا دنیا دوستی اساس هر خطایی است و عشق به دنیا پرده ای است بلند که میان او و حقایق مخلوقات آویخته شده است.

بیهقی از صولی نقل کرده است که: امام رضا در تابستان روی بوریا و در زمستان روی پلاس می نشست. جامه اش از پوشاك خشن بود و چون در برابر مردم ظاهر می شد، خود را برای آنان می آراست. (۱)

این امر مربـوط به روزگـاری بود که دنیـا به او روی آورده بود، امّـا او نمی پـذیرفتش و فریب آراسـتگیهای آن را نمی خورد. هنگـامی که خلافت عبّاسـی در اوج عظمت و شـکوه خود بود و در ناز و نعمت، امام رضا علیه السـلام منصب ولایتعهـدی این امپراتوری را در ظاهر بر عهده داشت، امّا با وجود این از دنیا چشم پوشید و زرق و برقهای آنرا پشت سر انداخت.

کنیزی به نام «عذر» چنین می گوید:

«همراه بـا گروهی از کنیزان از کـوفه خریـداری شـدیم. من دختربچّه بودم (وی در کوفه به دنیـا آمـده بود). مـا را نزد مـأمون آوردنـد و مـا در خـانه او بودیم، در بهشتی از خوردنی و نوشـیدنی و بوی خوش و دینـار فراوان. مـأمون مرا به امـام رضـا علیه السلام بخشید. چون به خانه او رفتم از آن همه ناز و نعمت خبری ندیدم.

زنی سرپرست ما بود که شب ما را بیدار می کرد و به نماز وامی داشت و این بر ما بسیار دشوار بود. من همیشه آرزو می کردم که از خانه او نجات

ص: ۲۵

۱- (۱) بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۸۹.

پیدا کنم. (۱)

بزرگ ترین زهد امام زهد وی در خلافت بود به گونه ای که مأمون خود این منصب را به امام پیشنهاد کرده بود. آری کسانی هستند که از دنیا دوری می جویند تا متاعی بزرگ تر از آن به دست آورند، حال آنکه هیچ چیز در چشم آدمی بزرگ تر از ریاست نیست.

فضل بن سهل که خود شاهد گفتگوی مأمون با امام رضا علیه السلام در باره خلافت بود، می گوید: خلیفه را هیچ گاه همانند آن روز خوار ندیدم.

مأمون عبّاسی گوید: بسیار کوشیدم تا طمع او را به خلافت و غیر آن جلب کنم، امّا موفق نشدم. (۲)

راه خدا

هر کس خدای را بزرگ دارد اولیای او را نیز پاس خواهد داشت و هر که در بزرگداشت اولیای خدا کوتاهی ورزد، راه خود را به سوی خدا گم خواهد کرد.

امام رضا از سالکان راه پروردگار بزرگ بود.

شیطان، مخالفت با اولیای خدا را در نظر آدمی، زیبا جلوه می دهد تا او را از راه راست پروردگارش گمراه کند و در بیابان حیرت زا و راههای پراکنده سرگردانش سازد.

هرگاه درجه تسلیم و عشق انسان به رهبری دینی و ولّی امر واولیای

۱- (۲) همان مأخذ، ص ۸۹.

۲- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۰.

خدا، اعم از پیامبران و امامان و صالحان، فزونی گیرد. به پروردگارش هم نزدیک تر می شود.

امام رضا، همچون دیگر امامان علیهم السلام، مطیع ترین مردم در مقابل ولی امر خویش، امام موسی کاظم بود و از همین رو خداوند او را پس از آن امام، حجّت خویش بر مردمان قرار داد. امام کاظم علیه السلام می فرماید:

«علی، پسرم، بزرگترین فرزندانم و سخن شنوترین و فرمانبردار ترین آنان است». (۱)

و نیز میفرماید: «علی بزرگ ترین و نیکوکارترین و محبوب ترین فرزندانم در نظر من است». (۲)

در واقع میان انسان و اولیای خدا، حجابی از غرور و تکبّر قرار گرفته است.

هر کس که با تمایلات نفسانی خود مخالفت کرد و با غرور خویش به مبارزه برخاست و با تکبر نفسش به جنگ پرداخت، این حجاب را پاره نموده و در حزب خدا داخل می شود و به اولیای او می گراید و در جایگاه خویش در پیشگاه خدا استقرار می یابد. از این روست که قرآن سخن کافران را در این باره با تأکید بیشتر نقل کرده است:

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۵، در صفحات آینده به طور مفصّل در باره آنچه که میان وی و مأمون رخ داده، سخن خواهیم گفت.

۲- (۲) همان مأخذ، ص ۲۴.

أَبَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَفِی ضَلَالٍ وَسُعُرٍ (۱).

«پس گفتند: آیا سزاوار است که ما بشری از جنس خودمان را پیروی کنیم؟ در این صورت به گمراهی و ضلالت سخت در افتادیم.»

در حدیثی از ابن ابی کثیر روایت شده است که گفت: چون موسی بن جعفر علیه السلام در گذشت مردم در امامت او متوقّف شدند. در این سال من به حج رفتم ناگهان با امام رضا مواجه شدم. در قلبم چیزی را نهان داشتم و با خود گفتم:

ابشراً منا واحدا نتبعه، ناگهان وی همچون جرقه ای بر من گذر کرد و فرمود: «به خدا من همان بشری هستم که پیروی از من بر تو واجب است.

گفتم: از خدا و تو پوزش می طلبم. فرمود: (این خطا) برای تو آمرزیده شد». (۲)

شجره طیبه

امام رضا علیه السلام از شجره پاکی بود که خداوند آن را گرامی داشته و در آن برای امّت محمّد صلی الله علیه و آله برکت قرار داده و فرموده است:

ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۳).

«نسلی برخی از برخی و خداوند شنوا و داناست.»

خداوند یحیی بن زکریا را به واسطه حکمت بالغه خود

۱- (۳) سوره قمر، آیه ۲۴.

۲- (۱) بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۸.

۳- (۲) سوره آل عمران، آیه ۳۴.

و نیز برای گرامیداشت زکریا به پیامبری برگزید و حکم نبوّت را در ایّام کودکی اش به وی ارزانی داشت. همچنین مریم صدیقه را به هنگامی که مادرش او را در شکم خویش نذر خداوند کرد و برای خدا آزاد ساخت برگزید و نیز عیسی پسر مریم را برای گرامیداشت مادر صدیقه اش به پیامبری برانگیخت و عیسی در گاهواره لب به سخن گشود و گفت: من بنده خدایم و او مرا کتاب داد.

بنابراین چرا باید شگفت زده شویم هنگامی که خداوند به حکمت بالغه خویش و برای گرامیداشت نزدیک ترین مردمان در پیشگاه خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله، دوازده پیشوای هدایتگر و فرخنده را از خانه او برگزیند؟!

مفضل بن عمر گوید: بر امام موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم. پسرش، علی، در دامان او بود و حضرت او را می بوسید و زبانش را می مکید وبر شانه اش می نشاند و به آغوشش می فشرد و می فرمود: «پدرم فدایت باد! چه بوی خوش و چه خوی پاکیزه و چه فضل آشکاری داری»!

عرض کردم: فدایت شوم! مودّتی در دل من به خاطر این بچّه افتاده که برای کسی جز شما چنین نبوده است. فرمود:

«ای مفضل او نسبت به من همچون من نسبت به پدرم می باشد.

ذریه بعضها من بعض واللّه سمیع علیم».

عرض کردم: او پس از شما عهده دار امامت است؟ فرمود:

«آری هر که فرمانش بُرد رستگار شده و هر که نافرمانی اش کند کفر ورزیده است». (۱)

۱- (۱) بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۱.

خوی پاک

از این روح پاک، خلق و خویی بزرگ به چشم می خورد که کتابهای تاریخ شمه ای از آن را برای ما بازگو کرده اند. و مگر نه این است که بوی خوش نشانه گل و نور، نشانه خورشید است؟ و آیا ایمان چیزی جز عشق و نشانه عشق چیزی جز همین اخلاق نیکوست؟!

آن حضرت علیه السلام در قلّه فروتنی و خوش رفتاری با مردم بود. ابراهیم بن عبّاس در این باره چنین می گوید: هرگز ندیدم که امام رضا در گفتار خود به کسی بی احترامی کند. هیچ گاه نشد سخن کسی را قطع کند و اجازه می داد تا شخص خود از گفتار بازایستد و هرگز دست رد بر سینه کسی که می توانست حاجتش را روا کند، نمی زد.

هیچ گاه در برابر کسی که روبه رویش نشسته بود پاهایش را دراز نمی کرد و تکیه نمی داد.

هیچ گاه ندیدم به غلامان و بردگان خود ناسزا گوید. هرگز ندیدم که آب دهان به بیرون افکند و ندیدم که با قهقه بخندد بلکه خنده وی تبسم بود.

چون خلوت می کرد و برایش سفره می گستردند، بندگانش حتّی دربان و نگهبان با او بر سر سفره می نشستند و غذا می خوردند. شبها کم می خوابید و بیشتر بیدار می ماند. اکثر شبها از آغاز شب تا صبح احیا می گرفت

بسیار روزه می گرفت و در هر ماه سه روز، روزه از وی فوت

ص: ۳۰

نمی شد.

می فرمود: این روزه تمام روزگار است. او بسیار اهل نیکی کردن و دادن صدقه در نهان بود. بیشتر در شبهای تاریک صدقه می داد. پس هر کس ادعا کند که کسی را در فضل و بزرگی همچون وی دیده، باورش مکنید. (۱)

از تواضع آن حضرت این بود که روزی به حمام وارد شد. مردی به او گفت:

مرا مشت و مال بده. امام علیه السلام پذیرفت. حاضران به مرد فهماندند که این شخص امام است. در این هنگام مرد زبان به پوزش گشود، امّا حضرت دل او را آرام کرد و همچنان به مشت و مال دادنش مشغول شد. (۲)

مردی از اهل بلخ که همراه امام به خراسان می رفت، می گوید:

روزی سفره ای خواست و تمام بندگان خود را از سیاهان و غیر آنها بر این سفره نشاند. عرض کردم: فدایت شوم! ای کاش می فرمودید برای اینان سفره ای جداگانه بگسترانند. فرمود: خاموش باش و بدان که پروردگار تبارک و تعالی یکی، مادر یکی پدر هم یکی است و جزا تنها بسته به اعمال آدمی است. (۳) آن حضرت خوش نداشت غلامانش وقتی بر سفره نشسته اند به احترام او برخیزند و می فرمود:

«اگر در حالی که غذا می خورید بر بالای سر شما آمدم برنخیزید

ص: ۳۱

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۹۱.

۲- (۲) همان مأخذ، ص ۹۹.

۳- (۳) همان مأخذ، ص ۱۰۱.

تا وقتی که از خوردن فارغ شدید». (۱)

بسیار بردبار و بخشنده بود. در باره بردباری آن حضرت نقل کرده اند که یکی از فرماندهان بنی عبّاس به نام «جلودی» از سوی هارون الرشید مأموریت یافت به مدینه برود و لباسهای زنان خانواده ابو طالب را غارت کند و برای هر یک از آنان جز یک پیراهن باقی نگذارد. «جلودی» فرمان هارون را به اجرا گذارد. این امر موجبات خشم امام رضا را فراهم آورد، امّا بعداً هنگامی که آن حضرت به ولایتعهدی مأمون برگزیده شد، جلودی به مخالفت برخاست و از بیعت با امام رضا ابراز ناخشنودی کرد.

مأمون بر او خشم گرفت و پس از آنکه دو نفر را پیش از او کشته بود، وی را نیز بیرون برد تا به قتل رساند. همین که او را در برابر مأمون حاضر کردند امام رضا در نزد خلیفه به میانجیگری برخاست و فرمود:

«یا امیرالمؤمنین! این پیرمرد را به من ببخش».

«جلودی» خیال کرد که امام نیز همدست مأمون است از این رو مأمون را سوگند داد که سخن امام را نپذیرد. مأمون هم گفت: به خدا سخن او را در باره تو نمی پذیرم، سپس دستور داد، تا گردنش را زدند. (۲)

او گشاده دست و بزرگوار بود. یکی از آداب وی در صدقات آن بود که چون برای خوردن می نشست، بشقابی می آورد و آن را کنار سفره می نهاد و از گواراترین خوراکها قدری

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۲.
۲- (۲) فی رحاب ائمّه أهل البیت، ص ۱۵۸.

هم در آن بشقاب می گذارد و آنگاه دستور می داد که آن بشقاب را برای نیازمندان ببرند. سپس این آیه را تلاوت می فرمود:

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَهَ (۱).

«پس گردنه را نپیمود.»

آنگاه می گفت:

«خداوند عزّ و جل می دانست که هر انسانی قادر به آزاد کردن بنده نیست، بنابر این راه بهشت را برای آنان از طریق اطعام قرار داد». (۲)

در روز عرفه تمام دارایی خویش را در خراسان بخشید. فضل بن سهل به او گفت: براستی این زیان است. امام علیه السلام فرمود:

«بلکه این استفاده است کاری را که پاداش و کرم در پی دارد، زیان مدان». (۳)

هر گاه چیزی می بخشید، تلاش می کرد مبادا آبرو و شخصیّت فرد را لکه دار کند. داستان زیر به ما می آموزد که چگونه خالصانه صدقات خود را برای خداوند قرار دهیم و از منّت گذاردن و برتری جویی در این باره، پرهیز کنیم.

الیسع بن حمزه روایت کرده است:

«من در مجلس امام رضا نشسته بودم و با او سخن می گفتم. خلق بسیاری گرد او را گرفته بودند و از حلال و حرام می پرسیدند. در این هنگام مردی بلندبالا و گندمگون وارد شد و گفت:

۱- (۱) سوره بلد، آیه ۱۱.

۲- (۲) بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۷.

۳- (۳) همان مأخذ، ص ۱۰۰.

السـلام عليكَ ای فرزنـد رسول خـدا. مردی هسـتم از دوسـتداران تو و پدران و اجدادت عليهم السـلام از حج بازمی گردم در حـالی كه نفقه ام را گم كرده ام و چيزی نـدارم كه حتّی به منزل بروم. پس اگر صـلاح بـدانی مرا به شـهرم روانه سـازی. پس چون به ديار خويش رسـيدم به جای تو آن پول را صـدقه خواهم داد. چون من مسـتحق گرفتن صـدقه نيسـتم. امام به او فرمود: بنشـين. خدای رحمتت كند! سپس به مردم روكرد و با آنان در سخن شد تا اينكه مردم از محضرش پراكنده شدند و تنها همان مرد و سليمان جعفری و خيثمه و من در نزد او باقی مانديم. امام فرمود:

آيا اجازه می دهيد داخل شوم سليمان به او پاسخ داد: خداوند فرمان تو را مقدّم داشت پس امام عليه السلام برخاست و به اتاق رفت و چنـدی درنـگ كرد و سـپس بيرون آمـد و در را بست و دسـتش را از بالای در برون آورد و فرمود: آن مرد خراسانی كجاست؟ مرد گفت: من اينجا هسـتم. امام عليه السـلام به او فرمود: اين دويست دينار را برای خرجی خود بگير و بـدان تبرك كن و از جانب من با اين پول صدقه مده و بيرون شو تا نه من تو را ببينم و نه تو مرا.

پس مرد بيرون شـد. سـليمان به امـام رضـا عرض كرد: فـدايت شوم رحم آوردی و كار نكو كردی. پس چرا چهره ات را از او پوشاندی؟

امام پاسخ داد:

از بيم اينكه مبادا چون حاجتش را روا ساختم ذلّت سؤال و تقاضا را در سيمايش ببينم. آيا مگر سخن رسول خدا صلی الله عليه و آله را نشنيده ای

که فرمود: آنکه نهانی حسنه دهد، برابر با هفتاد حج است و آنکه بدی را فاش می سازد، خوار و بی یاور است و آنکه بدی را نهان بدارد، بر وی ببخشند، آیا قول اوّل را نشنیده ای که می گوید:

متی آته یوماً لأطلب حاجةً رجعت الی أهلی و وجهی بمائه (۱) آن حضرت ۳۰۰ درهم به ابو نواس بخشید و چون جز این پولی نداشت استری را که خود بر آن سوار می شد نیز بدو هدیه کرد.

همچنین آن حضرت ۶۰۰ دینار به دعبل خزاعی بخشید و از وی پوزش هم طلبید.

بسیار صدقه می داد و بیشتر در شبهای تاریک و بصورت پنهان بدین کار مبادرت می ورزید. (۲)

آن حضرت علیه السلام قوی هیکل و پرهیبت بود. هر نیازمندی که نزد وی می آمد مبهوت شکوه و هیبت او می شد، امّا او خود در رفع نیاز آنان پیشقدم

می شد.

اکنون گوشه ای از فضل ودانش آن حضرت را یاد آور می شویم

امام دانش خود را آنچنان که باید جاری ساخت.

افق های علم امام ...

چهار تن از امامان شیعه فرصت نشر اسلام را پیدا کردند. این چهار تن عبارت بودند از امام علی، امام باقر، امّا جعفر صادق و امام رضا علیهم السلام. اگر چه تمام ائمه در این مهم کوششهایی بخرج داده اند، اما شرایط برای این چهار تن بیش از دیگران آماده بود.

پیش از این، در شرح زندگانی و سیمای امام باقر از علم

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۵۱، ترجمه بیت: چون روزی برای طلب حاجت نزد او آیم پیش خانواده ام باز می گردم در حالی که آبرویم را حفظ کرده ام.
۲- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۵.

ائمه و منابع متعدد آن سخن گفتیم و در اینجا نیازی به تکرار آن نمی بینیم و در اینجا تنها در باره افق هاو کرانه های علم و دانش امام رضا که از احادیث آن حضرت به دست می آید، به بحث و گفتگو می پردازیم.

یقطینی روایت کرده است: چون مردم در امامت امام رضا اختلاف نظر پیدا کردند مسائلی را که از آن حضرت پرسیده بودند و پاسخهایی که او داده بود گرد آوردند، که به ۱۵ هزار مسأله رسید. (۱)

امام علیه السلام خود یک بار فرمود:

«در روضه می نشستم. در مدینه علمای بسیاری بودند و هرگاه یکی از آنان از پاسخ در می ماند به من اشاره می کرد و مسائلی را پیش من می فرستاد و من بدانها پاسخ می گفتم». (۲)

امام در حالی که تنها بیست و اندی از عمر شریفش می گذشت، در مسجد رسول خدا می نشست و فتوا می داد.

برای آنکه با نقش امام رضا در این باره بیشتر آشنایی حاصل کنیم باید اندکی به عقب بازگردیم.

حزب عبّاسی که پس از خلاء سیاسی ناشی از عدم سلطه اموی، برگرده مسلمانان سوار شده بود خود را در برابر جریانهای سیاسی مخالف یافت. این جریانها بر فکر و اندیشه تکیه داشتند و به نظریات فرهنگی و علمی مسلّح بودند. در مقدّمه جریانها باید از جریان علوی یاد کرد. این جریان علاوه بر رهبری مردم در مسائل فکری، رهبری مخالفتهای سیاسی را نیز در دست داشت. حزب عبّاسی که در خلاء فکری کُشنده ای

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۹۷.

۲- (۲) همان مأخذ، ص ۱۰۰.

به سرمی برد چاره ای جز این نیافت که در صدد کاوش از منابع فکری خارجی برآید و بر همین اساس بود که نهضت ترجمه را نیرو بخشید و پیش از پرداختن به کتابهای علمی به ترجمه کتابهای فلسفی توجّه کرد. این حرکت موجب اضطراب فکری و آشفتگی فرهنگی امّت اسلامی شد و وحدت امّت را با خطر روبه رو ساخت. عوامل متعددی در پدیدآوردن این خطر نقش داشتند: اوّلًا: دور نگه داشتن متفکران از مسائل و مشکلات سیاسی.

ثانیاً: ازدیاد نافرمانی های سیاسی و جنگهای داخلی که طبعاً امّت را به نگرانی فکری بیشتر می کشانید.

ثالثاً: وجود جریانهای ناآشنا که هدف آنها تباه کردن فرهنگ جامعه و مبارزه با اسلام به نام اسلام بود. این امر از طریق حرکتهای سیاسی مرتبط با کفّار تغذیه می شد.

در دوران خلافت مأمون، این اضطراب فکری به اوج خود رسید و همین مسأله موجب شد تا امام رضا علیه السلام عهده دار برخورد با آن شود.

انتقال آن حضرت به پایتخت دیار اسلام و پذیرفتن ولایتعهدی مأمون، باعث شد که وی در متن برخوردهای فکری قرار بگیرد.

امام رضا با ارباب ملل و مذاهب گوناگون، مناظره های بسیاری ترتیب داد.

این مناظره ها توسّط علمای بزرگوار ما، همچون شیخ صدوق رحمه الله، در کتابهای مستقلی مثل عیون اخبار الرضا به رشته تحریر درآمده است.

هنگـامی کـه در سـخنان و دلایـل امـام رضـا در مقابـل مخالفـان دقیـق می شـویم، آنهـا را بسـیار علمی و عمیـق می یـابیم. این خصوصـیات خود بیـانگر سـطح فرهنگی روزگار آن حضـرت است، زیرا ائمه علیهم السـلام نیز همچون پیامبران علیهم السـلام متناسب با عقول مردم و در حدّ افکار و اندیشه های آنان، با آنها سخن می گفتند.

همچنین از تأمـل در سـخنان آن حضـرت در می یـابیم که وی در صـدد برخـورد بـا تشـکیکها و تردیـدهایی بوده که از سوی دشمنان، علیه اسلام، بویژه جنبه عقلانی احکام آن، انتشار می یافته است.

از همین روست که احادیث بسـیاری از امام رضا در خصوص علل و فلسـفه شرایع و حکمتهایی که در پس احکام دینی نهفته، نقـل شـده است. دسـته ای دیگر از سـخنان درخشـان آن حضـرت به امور مربوط به زنـدگی اختصـاص دارد. رسـاله طـبی آن حضرت موسوم به «طب الرضا» جزو همین دسته است.

یکی از ویژگیهای حیات علمی امام رضا آن است که سـخنان آن حضـرت در تمام محافل اسـلامی مورد قبول واقع می شد. به نظر نگارنده حتّی ورود امام علیه السـلام به شـهر نیشابور، یکی از پایتختهای علمی جهان اسلام در آن روزگار، نمودار توجّه و اهتمام علمای اسلام به احادیث امام رضا می تواند باشد.

اجازه دهید به این ماجرای شگفت انگیز گوش بسپاریم:

امام رضا علیه السلام در سفر خود که منجر به شهادت او شد، به

نیشابور قدم نهاد.

او در کجاوه ای که بر استری سیاه و سپید قرار داشت و رکابی از نقره خالص بر آن بود، نشسته بود. دو تن از پیشوایان و حافظان احادیث نبوّی، ابو زرعه و محمّد بن اسلم طوسی، که خدایشان رحمت کند، در بازار با آن حضرت برخورد کردند و گفتند:

ای سرور فرزند سروران، ای امام فرزند امامان، ای از تبار طاهره رضیه، ای چکیده پاک نبوّی! به حق پدران پاک و اجداد بزرگوارت، سیمای مبارک و خجسته ات را به ما بنمایان و حدیثی از پدرانت و از جدّت (رسول خدا صلی الله علیه و آله) برای ما روایت کن.

امام فرمود تا استر را نگه دارند. سایبان را کنار زد و چشمان مسلمانان به دیدن رخسار مبارک و خجسته اش روشن گردید. دو سر گیسوان او همچون گیسوان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. مردم از هر صنف و طبقه ای بر پای ایستاده بودند.

عدّه ای فریاد می زدند و گروهی می گریستند و دسته ای جامه چاک می زدند و برخی چهره در خاک می مالیدند. گروهی پیش می آمدند تا افسار استر او را به دست گیرند وعدّه ای هم به طرف کجاوه گردن می کشیدند. روز به نیمه رسیده بود. سیل اشک جاری شد و صداها فروخوابید و پیشوایان و قاضیان بانگ برآوردند:

«ای جماعت بشنوید و به یاد بسپرید و با آزردن عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله، او را میازارید و خاموش باشید».

آنگاه امام رضا حدیث زیر را برای آنان ایراد فرمود. ۲۴ هزار قلمدان بجز مرکب دانها در آن روز شمرده شد. ابو زرعه رازی و محمّد بن اسلم طوسی آماده نوشتن حدیث رضا امام شدند. پس آن

ص: ۳۹

حضرت فرمود:

«حدثنی ابی موسی بن جعفر الکاظم قال: حدثنی ابی جعفر بن محمّد الصادق قال: حدثنی ابی محمّد بن علی الباقر قال: حدثنی ابی علی بن الحسین زین العابدین قال: حدثنی ابی الحسین بن علی شهید ارض کربلاء قال: حدثنی ابی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب شهید ارض الکوفه قال: حدثنی اخی و ابن عمی محمّد رسول اللّه [صلی الله علیه و آله] قال: حدثنی جبرئیل علیه السلام قال سمعت رّب العزه سبحانه و تعالی یقول:

[کَلِمَهُ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنی، فَمَنْ قالَها دَخَلَ حِصْنی، وَمَنْ دَخَلَ حِصْنی أَمِنَ مِنْ عَذ ابی.

] صدق اللّه سبحانه و صدق جبرئیل و صدق رسول اللّه و الائمه [علیهم السلام]».

استاد ابو القاسم قشیری گوید: «این حدیث با این سند به یکی از امیران سامانی رسید. او این حدیث را با طلا بنوشت و وصیّت کرد که آنرا با وی به خاک سپارند. چون بمُرد در خواب دیده شد. از او سؤال کردند، خداوند با تو چه کرد؟ پاسخ داد: خداوند مرا با گفتن لا اله الّا اللّه و تصدیق خالصانه ام به رسالت محمّد صلی الله علیه و آله و نوشتن این حدیث به طلا از روی تعظیم و احترام مرا آمرزید. (۱)

۱- (۱) بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۶- ۱۲۷.

دوران امامت و رنجها ..

اشاره

امـام رضـا علیه السـلام در دو دوره مختلف زنـدگی کرد. دوره خلافت هارون الرشـید که یکی از سـخت ترین دورانها بر اهل بیت بود. و در شرح سیره امام کاظم علیه السلام خواندیم که عبّاسیّان چگونه بر پیروان اهل بیت سختگیری می کردند و امام را می آزردنـد و او را از خـانه اش که در کنار قبر جـدّ بزرگوارش بود به بصـره و از آنجا به بغـداد بردنـد. امام هفتم همیشه یا به اقامت جبری محکوم بود و یا در سـیاهچالهای تاریک بسرمی برد تا آنکه سرانجام با زهری که به حضرت خوراندند، مظلومانه به شـهادت رسـید. امام رضا در چهار سال نخست از امامت خویش، همچون پدر بزرگوارش جام تلخ درد و رنج را سرکشـید. دو ماجرای زیر سرشت این دردها و رنجها را نمودار می سازد:

۱- ابوصـلت هروی روایت می کند که روزی امام رضا در منزل خویش نشسته بود که پیک هارون بر او وارد شد و گفت: نزد خلیفه حاضر شوید. امام برخاست و به من فرمود: ای ابا صلت! او (هارون) مرا در این وقت نمی خواند مگر آنکه

کار مهمی در میان باشد. به خدا سوگند امکان ندارد با من بدی کند به خاطر سخنی که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من رسیده است.

ابا صلت گوید: من نیز با امام رضا خارج شدم و نزد هارون رفتیم. چون امام رضا به هارون نگریست این حرز را خواند (حرز را ذکر می کند) چون روبه روی هارون قرار گرفت، خلیفه بدو نگریست و گفت: ای ابو الحسن! ما فرمودیم تا صد هزار درهم به تو بدهند. نیازمندیهای خانواده ات را هم بنویس. چون امام رضا از نزد او برمی گشت، هارون که با نگاه او را از پشت تعقیب می کرد، گفت:

من اراده کردم و خدا هم اراده کرد و اراده خدا بهتر بود.

یحیی برمکّی، به هارون پیشنهاد داد که امام رضا علیه السلام را بکشد، امّا هارون این کار را سخت و دشوار شمرد و به او گفت: گویا تو می خواهی همه آنان را بکشی.

۲- پیشتر گفتیم که جلودی از سوی هارون مأموریت یافت که به محلّ سکونت اهل بیت رفته، خانواده آن حضرت را غارت کند. چون هارون از دنیا رفت و میان وارثان هارون نزاع و اختلاف در گرفت، امام با آزادی نسبی فعالیت خود را آغاز کرد.

هارون سه تن از پسرانش، امین و مأمون و مؤتمن را به ترتیب به ولایتعهدی برگزیده بود. او چون از میل و گرایش عبّاسیّان به امین که تحت پرورش مادرش زبیده قرار داشت، مطلع بود بر جان مأمون می ترسید. او مأمون را برای اداره امور کشور شایسته تر می دید و از همین رو برخی از مناصب دولتی را به عهده وی گذارده بود.

ایرانیان که علی رغم کنار رفتن برامکه هنوز در دستگاه دولت عبّاسی از نفوذ و قدرت برخوردار بودند به مأمون گرایش داشتند، زیرا مادر مأمون ایرانی و دست پرورده ایرانیان بود.

این بود که ابرهای طوفان زای فتنه در آسمان امّت اسلام گرد آمدند و مرگ زودرس هارون در خراسان، پیش از آنکه اوضاع کشور سروسامان یابد، زودتر از انتظار آتش فتنه را برافروخت. همراهی نمودن و نزدیک بودن مأمون با پدرش که به اشاره فضل بن سهل تحقیق می یافت نقش بارزی در فتنه یاد شده داشت.

امین، چه بسا به اشاره برخی از فرماندهان عبّاسی خود فوراً مأمون را خلع و پسرش را به عنوان ولیعهد تعیین کرد. طبیعی بود که این عزل و نصب از سوی مأمون، مردود شمرده شود. خودداری مأمون، امین را واداشت که برخی از فرماندهان خود را برای دستگیری مأمون روانه سازد تا وی را دست بسته به محضرش آورند.

برخی از سران سپاه مأمون، بویژه ایرانیان، مأمون را به سرپیچی از امین تشویق می کردند. مأمون نیز سخنان آنان را پذیرفت و در نتیجه میان دو برادر جنگی درگرفت که سرانجام به خلع امین از مقام خلافت و به قدرت رسیدن مأمون انجامید.

این جنگ، نخستین نبرد میان عبّاسیّان بود که از بدترین جنگهای داخلی مسلمانان به شمار می آید. این جنگ اعتماد مردم را به نظام سیاسی حاکم بر آنها متزلزل کرد و مخالفان را بر انقلاب و شورش علیه این نظام تشویق کرد. در همین برهه است که می بینیم در گوشه ای از کشور مردم انقلاب کرده و حاکم را خلع می کنند و با یکی از

علویّان دست بیعت می دهند.

مهم ترین و بزرگ ترین این انقلابها جنبش ابو السرایا در کوفه بود که از سوی کسی به نام السری بن منصور رهبری می شد. وی پرچم زعامت را برای یکی از فرزندان امام حسن مجتبی به نام محمّد بن ابراهیم بن اسماعیل به اهتزاز در آورده بود.

این انقلاب فراگیر شد و شعاع آن تا کوفه و واسط و بصره و حجاز و یمن امتداد یافت. سپاهیان بنی عبّاس به رویارویی با این انقلاب پرداختند. نبردهای سخت و خونینی در گرفت و سرانجام عبّاسیّان با حیله و نیرنگ توانستند آتش این انقلاب را فروبنشانند. (۱)

در مکّه، محمّد فرزند امام جعفر صادق علیه السلام قیام کرد، برخی با وی به نام خلیفه بیعت کردند و او را امیرالمؤمنین خواندند.

انقلابهای دیگری هم در شام و مغرب روی داد که خود نشانگر تزلزل اوضاع بود تا آنجا که مردم به مأمون بیعت نمی کردند، تا او پس از جنگهای متعدد که موجب کشتار صدها هزار مسلمان گردید پایه های حکومت خود را محکم نموده به بغداد باز گشت.

چنانکه پیشتر هم گفتیم ویژگی عصر مأمون رشد جریانهای فکری بیگانه ای بود که به هدف متزلزل کردن نظام فرهنگی امّت، در جامعه رواج می یافت. این امر نتیجه طبیعی نهضت «ترجمه» بود که عبّاسیّان بدون هیچ آگاهی و بینشی، به ترویج آن می پرداختند.

ص: ۴۶

۱- (۱) التاریخ الاسلامی .. دروس و عبر (نگارنده)، ص ۲۹۰- ۲۹۶.

همچنین فرماندهان سپاه که رکن اصلی نظام بودند، هیچ اعتمادی به نظام مأمون نداشتند. هرثمه بن حازم، یکی از رهبران سپاه، خطاب به مأمون می گوید:

«ای امیر المؤمنین آنکه دروغت می گوید هرگز خیر تو را نمی خواهد و آنکه به تو راست می گوید هرگز خیانتت نمی کند. فرماندهان را جرأت خلع مده که تو را خلع می کنند و آنان را به نقض پیمان سوق مده که پیمان و بیعت تو را خواهند شکست. (۱)

شاید بتوان به تمام اینها، حالت گستاخی و ریخت وپاشی را که میان دولتمردان و افراد نزدیک به دستگاه آنها شایع و حاکم بود، نیز افزود. نظام خود برای سرگرم ساختن دولتمردان از توجّه و پرداختن به حقایق تلخی که مسلمانان در آن به سرمی بردند، بدین حالت دامن می زد. اگر تا دیروز خاندان برمک، شهسواران این میدان بودند، اینک خاندان سهل جای آنان را گرفته اند و آنچه برخی مؤرّخان در باره ازدواج خلیفه با پوران و اسراف و تبذیرهایی که در این میانه به انجام رسیده بود، می گویند خود بر این نکته گواهی می دهد.

ص: ۴۷

۱- (۲) همان مأخذ، به نقل از تاریخ مسعودی، ج ۳، ص ۳۸۹.

امام رضا و مبارزه با فساد

هنگامی که در سوره هود یا دیگر سوره های قرآنی که داستان رسالت پیامبران سلف را بازگو می کند می اندیشیم، در می یابیم که تمام پیامبران در مقابل فساد و بویژه فسادی که در میان قومشان شیوع داشت، به مبارزه برخاستند. آنان هر فساد سیاسی یا اجتماعی یا اقتصادی و یا فکری را منتهی به گمراهی و شرک و کفر قلمداد می کردند و از همین رو خدا را به یاد مردم می آوردند و آنها را از عذاب خداوند در دنیا و عقابش در آخرت بیم می دادند، زیرا این شیوه، راه اصلاح انسان و بازداشت او از ارتکاب هرگونه جرم و فساد است.

ائمه نیز به راه پیامبران می رفتند. آنان با تمام انواع و اشکال فساد با همین وسیله، به مبارزه برمی خاستند. امام رضا علیه السلام نیز همچون اجداد خود فرزندان مخلص امّت را در این راه هدایت کرد و در راه خدا متحمّل هر گونه آزار و شکنجه شد.

او حکومت جاهلیّتی را که عبّاسیّان به نام اسلام بنیان نهاده بودند، مردود شناخت و آن را کلًّا حکومتی غاصب، ستمگر و فاسد معرفی کرد.

وی با جریانهای فکری مخالف با اصول اسلامی به رویارویی برخاست و با استفاده از تعالیم آیین اسلام با فساد اخلاقی امّت به ستیز پرداخت. امام علیه السلام در این مبارزات تنها نبود بلکه گروهی از نخبگان

امّت و برگزیدگان و دانشمندان و فرزانگان و رهبران فداکار که پیروان اهل بیت بودند، وی را همراهی می کردند.

پیش از این خواندیم که ائمه چگونه و با چه شیوه ای امّت را رهبری می کردند. (۱)

امّا در اینجا سزاوار است اندکی در باره حادثه ای که برای مؤرخان این پرسش را ایجاد کرده است و به نظر ما نقطه درخشانی در زندگی امام رضا و نقطه عطفی در حرکت شیعه به شمار می آید، سخن بگوییم. پرسش این است:

چرا آن حضرت ولایتعهدی مأمون را پذیرفت؟

پیش از هر چیز باید این پرسش را نیز مطرح کنیم که:

چه عواملی خلیفه عبّاسی را واداشت تا چنین گام بزرگ و جسورانه ای بردارد؟!

۱- (۱) در کتاب «التاریخ الاسلامی .. دروس و عبر» در این باره سخن گفته ایم.

مأمون در اندیشه تقرّب به امام

آیا مأمون که از مادری پارسی زاده و در دامان هواخواهان بیت علوی پرورده شده بود و از تاریخ اسلام آگاهیهای بسیار داشت و در علم کلام چیرگی حاصل کرده بود، یک شیعی تمام عیار بود؟ آیا انتخاب امام رضا از سوی او به ولایتعهدی، ابتدا با انگیزه ای سالم صورت پذیرفت و بعداً وی از تصمیم خود منصرف شد و آن حضرت را با زهر مسموم کرد، زیرا چنان که پدرش هارون روزی به وی گفته بود، سلطنت عقیم است و اگر روزی (امام) علی بن موسی الرضا با وی به منازعه بر می خواست حکومت را از او می گرفت؟ یا اینکه انتخاب امام رضا علیه السلام به ولایتعهدی، نقشه ای بود که از جانب فضل بن سهل و همدستان او طرح ریزی شده بود و مأمون بدون هیچ التفاتی نقشه آنها را پذیرفت و سپس به عواقب آن پی برد و از تصمیم خود بازگشت و فضل را در حمام ترور کرد و با دادن زهر به امام رضا، آن حضرت را به شهادت رساند؟

یا اینکه این نقشه از سوی شخص مأمون و برخی از سران طراحی شده بود و تنها یک بازی سیاسی به شمار می آمد؟

آیا تمام این احتمالات ممکن بوده است. نگارنده با مطالعه در تاریخ به دلیلی که بطور قطع بر یکی از این احتمالات دلالت کند، دست نیافته است، افزون بر آنکه ما باید تمام عوامل تاریخی را بشناسیم و به هنگام تفسیر

ص: ۵۰

یـک پدیـده معیّن، همه این عوامـل را دقیقـاً در نظر بگیریم، زیرا چنین عواملی در حیات ما با یکـدیگر هماهنگی دارنـد و کلًا حیات معاصـر ما را می سازنـد. بنابراین چرا باور نکنیم که گذشـته هم مانند حال بوده و تمام عوامل مؤثر در حیات انسانی، در ساختن آن نقش داشته اند؟

از این رو نگارنده به این نظر اعتقاد دارد که پیشـینه فرهنگی مأمون و شـرایط سیاسـی و نیز دیدگاه همدستان و محرمان وی در طرح ریزی این نقشه گسـتاخانه بسـیار تأثیر داشـته انـد، آن چنان که اگر یکی از این عوامل کم می شـد مأمون به چنین کاری دست نمی زد.

این سـخن بـدان معنی است که انقلاب مأمون علیه امام رضا، پس از تحوّل و تغییر شـرایط سیاسـی، به وقوع پیوست. مأمون به معنی واقعی کلمه شیعه نبود.

بلکه تـابعیّت وی از اهـل بیت و تعبّـد او در اطاعت از خـدا، از برخی انـدیشه های شـیعی همچون برتر دانسـتن امیرمؤمنان علیه السـلام بر سـایر خلفـا و اعتقـاد به خیـانت معـاویه و نظایر آنها مایه می گرفت. امّا اعتقاد به موارد ذکرشـده، در نظر ائمه علیهم السـلام فرد را شیعی نمی کند. از طرفی او خلیفه بود و پیش از آنکه در پی جستجوی اصول ارزشها باشد به دنبال یافتن قدرت و دفاع از آن بود.

شاید پدرش، هارون، همچون دیگر زمامداران خودسـر، که در نزد فرزندان و محرمان راز خود به حقانیّت مخالفانشان اعتراف می کردنـد، به پسـر و یـاران نزدیـک خویش به حقـانیّت امـام رضا علیه السـلام اشاره کرده و همین امر موجب شـده است که وجدانهای آنان و لو برای مدّتی محدود بیدار شود.

ص: ۵۱

مأمون خود نقل می کند که به دست پدرش شیعه شده است و داستانی را در این باره نقل می کند که ذکر آن لازم نیست. شاید مأمون برای اقناع بنی عبّاس به درست بودن رای خویش، چنین داستانهایی را می ساخته است. اینک به یکی از این داستانها که از زبان شخص مأمون نقل شده است، توجّه فرمایید:

از ریان بن صلت روایت شده است که گفت: بسیاری از مردم و فرماندهان و کسانی که از بیعت امام رضا نا خشنود بودند، در باره این بیعت سخنان بسیاری می گفتند. آنان بر این عقیده بودند که انتخاب امام رضا به عنوان ولیعهد، نقشه فضل بن سهل ذو الریاستین بوده است. این خبر به مأمون رسید. وی در دل شب بدنبال من فرستاد. من بدرگاه او رفتم. مأمون گفت: ای ریان به من خبر رسیده که مردم می گویند: بیعت (امام) رضا نقشه فضل بن سهل بوده است؟

گفتم: ای امیرالمؤمنین!! چنین می گویند. گفت: وای بر تو ای ریان! چه کسی را گستاخی آن است که نزد خلیفه ای که مردم و سران در برابرش بر پای ایستاده اند و خلافت برای او قرار گرفته، بیاید و به وی بگوید که خلافت را از دست خویش رها کن و به دست دیگری بسپار. آیا عقل چنین کاری را روا می شمرد؟ گفتم: نه به خدا ای امیرالمؤمنین هیچ کس را یارای چنین جسارتی نیست. مأمون گفت: به خدا چنین نیست که مردم می گویند، امّا من تو را از علّت این ولایتعهدی آگاه می سازم.

چون برادرم محمّد نامه ای به من نگاشت و مرا به سوی خود فراخواند و من از رفتن به سوی او سرپیچیدم، سپاهی را به فرماندهی علی بن عیسی بن

ماهان بسیج کرد و بدو دستور داد که مرا زنجیر کرده طوق بر گردنم گذارده و نزد او ببرد. این خبر به گوش من رسید. من هرثمه بن اعین را به سجستان و کرمان گسیل داشتم، امّا کار من دگرگون شد و هرثمه شکست خورد و صاحب تاج وتخت خروج کرد و بر ناحیه خراسان تسلّط یافت. تمام این حوادث در ظرف یک هفته بر من باریدن گرفت.

چون این حوادث بر من واقع شد برای مواجهه با آنها نه قدرتی داشتم و نه مالی که بدان نیرو گیرم. شکست و ترس را در سیمای فرماندهان و مردانم می دیدم. تصمیم گرفتم به شاه کابل بپیوندم، امّا با خود گفتم که پادشاه کابل مردی کافر است و محمّد بدو اموالی می بخشد و او هم مرا به وی تسلیم می کند. بنابر این راهی بهتر از این ندیدم که از گناهان خود به سوی خداوند عزّ و جل توبه کنم و از او در این حوادث یاری بجویم و بدو پناهنده شوم. پس فرمان دادم تا این اتاق (به اتاقی اشاره کرد) را جارو کنند. بر من آب ریختند (غسل کردم) و دو جامه سپید دربرکردم و چهار رکعت نماز گزاردم و در آن هر چه از قرآن از بربودم خواندم و خواندم و خدای را یاد کردم و بدو پناه بردم با نیّتی صادقانه باوی پیمانی استوار کردم که اگر خداوند مرا به خلافت برساند و در برابر دشمنانم یاری ام رساند، خلافت را در جایگاهی که خداوند خود آن را گزارده بود، قرار دهم

سپس قلبم نیرو گرفت پس طاهر را به سوی علی بن عیسی بن ماهان روانه داشتم و کارش بدانجا رسید که رسید. هرثمه را نیز به سوی رافع بن اعین فرستادم. او بر رافع چیرگی یافت و او را کشت. از آن پس سپاهی به سوی صاحب سریر گسیل کردم و با او از در صلح و سازش در آمدم و بدو

ص: ۵۳

اموالی بخشیدم تا اینکه باز گشت. کار من همچنان نیرو می گرفت تا آنکه محمّد نیز بدان عاقبت دچار شد و سرانجام خداوند خلافت را برای من هموار کرد و مرا بدان برگماشت.

چون خداوند عزّ و جل، بدانچه با او پیمان بسته بودم وفا کرد من هم تمایل یافتم که به پیمان خود با خداوند تعالی وفا کنم. بنابر این هیچ کس را بدین کار (خلافت) سزاوارتر از علی بن موسی الرضا نیافتم. امّا او خلافت را با شروطی که بر من تعیین کرد و تو خود نیز آنها را می دانی نپذیرفت. این علّت برگزیدن امام رضا به ولایتعهدی بود. (۱)

شاید این علّت هم یکی از همان عوامل مساعد باشد افزون بر آنکه برجسته ترین عواملی که مأمون را به چنین اقدامی واداشت همان شرایط سیاسی بود که پیش از این بدانها اشاره کردیم، زیرا رابطه مأمون با عبّاسیّان، به خاطر اینکه برادرش امین را به قتل رسانده بود، بسیار تیره بود. همچنین فرماندهان عرب به خاطر برتریهایی که مأمون به فرماندهان ایرانی می داد از وی چندان دل خوشی نداشتند، امّا هواخواهان بیت علوی فرصت را برای انتقام از حکومت جبار عبّاسی آماده دیدند و در هر دیاری پرچم قیام و مخالفت برافراشتند بنابراین با چنین اوضاعی مأمون نمی توانست در مسند قدرت دوام بیاورد.

امّا نتایج نقشه های مأمون و بادهای تقدیری که در جهت او وزیدن گرفته بود، عبارت بودند از:

۱- کسب دوستی و مودّت طرفداران علوی ها با ولایتعهدی

۱- (۱) بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

امام رضا علیه السلام.

۲- فرونشاندن آتش انقلابها، با اندکی بذل و بخشش به جای استفاده از عملیّات نظامی. ۳- توجّه به عبّاسیّان و کسب دوستی آنان و بازگشت به خطّ آنها پس از تصفیه فضل بن سهل و به شهادت رساندن امام رضا.

بدین ترتیب بود که مأمون توانست در مسند حکومت باقی بماند و پس از خود از تخت خلافت عبّاسی محافظ کند.

امام در میدان مبارزه

چرا امام رضا علیه السلام و لایتعهدی مأمون را پذیرفت و اگر به این کار مجبور بود چگونه در برابر او به مبارزه ایستاد؟

پیش از گفتن پاسخ به این پرسش، ناچار باید به وضع جنبش مکتبی، هنگام به امامت رسیدن آن حضرت پس از پدرش، نگاهی بیفکنیم.

در حدیثی آمده است: تقدیر آن بود که امام موسی کاظم، قائم آل محمّد صلی الله علیه و آله باشد، امّا شیعه این امر را افشا کرد و خداوند تغییر مشیت داده و آن را تا سرآمدی نامعلوم به تأخیر انداخت.

این سخن بدان معنی است که جنبش مکتبی در آن روز در سطح تصدّی امور امّت بود. اگر چه امام کاظم در زندان هارون به زهر کشته شد، جنبش- همچنان که از حدیث استنباط می شود- چندان آسیب ندید.

بدین ترتیب امامت امام رضا یکی از دو فرصت به شمار می آمد:

نخست: اقدام به حرکت مسلحانه که منجر به نابودی جنبش می شد.

دوّم: پاسخ به رویارویی و مبارزه مأمون با پذیرفتن ولایتعهدی او جهت اقدام از طریق حکومت بدون آنکه آن را قانونی بشناسد. همچنان که یوسف پیامبر علیه السلام از عزیز مصر خواست تا او را بر گنجینه های زمین بگمارد و سپس از راهی که می توانست از درون نظام، دست به اصلاحات زد و نیز همان گونه که امام امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفای پیش از خود به عنوان یکی از اعضای شورای شش نفره همکاریهایی می کرد.

کمترین فایده این فرصت دوّم عبارت بود از حمایت جنبش مکتبی از حذف و نابودی و پذیرش آن به عنوان یک جنبش مخالف رسمی.

بنابراین درمی یابیم که امام علیه السلام رهبری جنبش مکتبی را رها نکرد بلکه از مرکز جدید خود برای حمایت و تقویت جنبش مکتبی شیعه سود جُست و بدین ترتیب شیعیان توانستند خود را بر نظام تحمیل کنند.

برای تحقیق این اهداف، امام از شیوه زیر استفاده کرد:

اوّلًا: از پذیرفتن خلافتی که مأمون در ابتدا بر او عرضه داشته بود، خودداری ورزید و عدم پذیرش خود را به مأمون اعلام کرد. شاید ردّ خلافت از سوی امام به خاطر دو مسأله بوده است:

الف

- چنین خلافتی جامه ای بود دوخته شده بر قامت مأمون و امثال

او و نه زیبنده حجّت بالغه الهی، زیرا این خلافت بر شالوده ای فاسد استوار شده بود.

سپاه، نظام، قوانین و هر آنچه در این خلافت وجود داشت فاسد و نادرست بود و اگر امام چنین خلافتی را می پذیرفت، می بایست آن را ویران می کرد و از داخل می ساخت و چنین کاری در آن شرایط امکان پذیر نبود.

ب- مأمون در پیشنهاد خود صادق نبود بلکه او و حزب نیرنگ بازش نقشه ای را طرح ریزی می کردند تا پس از کسب مشروعیت برای خود از امام، او را از بین ببرند همچنان که همین توطئه را در ارتباط با ولایتعهدی آن حضرت عملی ساختند.

ثانیاً: امام رضا شرط پذیرش ولایتعهدی خود را این قرار داد که او به هیچ وجه در کارهای حکومتی دخالت نکند. این امر موجب شد تا حکومت نتواند کارها را به نام امام پیش ببرد و یا از آن حضرت کسب مشروعیت کند. بدین گونه برای جهانیان و نیز برای تاریخ تا ابد روشن شد که آن حضرت به هیچ وجه به شرعی بودن نظام اعتراف نکرد. مأمون بارها کوشید تا امام را اندک اندک به دخالت در امور حکومتی بکشاند، ولی امام کوششهای او را بی پاسخ گذارد.

حدیث زیر نشانگر همین نکته است.

هنگامی که مأمون خواست برای خود به عنوان امیرالمؤمنین و برای امام رضا به عنوان ولیعهد و برای فضل بن سهل به عنوان وزارت بیعت گیرد، دستور داد سه صندلی برای آنها بگذارند. چون هر سه نشستند به مردم اذن ورود داده شد. مردم داخل می شدند و با دست

راست خویش به دست راست هر سه نفر، از بالای انگشت ابهام تا انگشت کوچک، می زدند و بیرون رفتند. پس امام رضا تبسّمی کرد و فرمود:

«تمام کسانی که با ما بیعت کردند، به فسخ بیعت، بیعت کردند جز این جوان که به عقد بیعت، با ما بیعت کرد».

مأمون پرسید: تفاوت فسخ بیعت با عقد آن چیست؟ امام فرمود:

«عقد بیعت از بالای انگشت کوچک تا بالای انگشت ابهام است و فسخ بیعت از بالای انگشت ابهام تا بالای انگشت کوچک!».

مردم با شنیدن این سخن برآشفتند و مأمون دستور داد تا مردم را بازگردانند تا دوباره به شیوه ای که امام فرموده بود، تجدید بیعت کنند. مردم می گفتند:

چگونه کسی که به عقد بیعت آگاهی ندارد برای پیشوایی شایسته است و بدرستی آن کس که این نکته را می داند از او، که نمی داند، سزاوارتر و شایسته تر است. راوی این حدیث گوید: همین امر موجب شد که مأمون، امام رضا را با دادن زهر از میان بردارد. (۱)

ثالثاً: از همان روزهای نخستین ولایتعهدی، امام رضا علیه السلام از هر فرصت به دست آمده برای گسترش فرهنگ وحی سود می جست و اعلام می کرد که از دیگران به خلافت سزاوارتر است. به عنوان نمونه در عهدنامه ولایتعهدی آن حضرت به نکاتی بر می خوریم حاکی از آنکه مأمون در

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۴.

ابراز لطف و مهربانی به اهل بیت رسالت به تکلیف واجب خویش عمل کرده است!! اجازه دهید عهد نامه زیر را با هم بخوانیم و در آن بیندیشیم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

سپاس خدای را که هر چه خواهد، کند. نه فرمانش را چیزی باز گرداند و نه قضایش را مانعی خواهد بود. خیانت چشمها و آنچه را که در سینه ها نهان است، می داند. و درود خدا بر پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله، پایان بخش پیامبران و خاندان پاک و پاکیزه او باد! من، علی بن موسی بن جعفر، می گویم:

امیرالمؤمنین! که خداوند او را به استواری یار باد و به راه راست و هدایت توفیقش دهد آنچه را که دیگران از حق ما نشناخته بودند، باز شناخت. پس ارحامی را که از هم گسسته بود بهم بازپیوست و جانهایی را که به هراس افتاده بودند، ایمنی بخشید. بل آنها را پس از آنکه بی جان شده بودند، جان داد و چون نیازمند شده بودند توانگر کرد و این همه را در پی رضایت پروردگار جهانیان کرد و از کسی جز او پاداش نمی خواهد و بزودی خداوند سپاسگزاران را پاداش دهد و مزد نکوکاران را تباه نگرداند.

او ولایت عهد و نیز امارت کبری (خلافت) را از پس خویش به من واگذارد.

پس هر کس گرهی را که خداوند به بستن آن فرمان داده، بگشاید و ریسمانی را که خداوند پیوست آن را دوست دارد، بگسلد همانا حریم خدا را مباح شمرده و حرام او را حلال کرده است. چون او بدین کار پاس امام را نگاه نداشته و پرده حرمت اسلام را دریده است. گذشتگان نیز چنین کردند: آنان بر لغزشها شکیبایی ورزیدند و از بیم

ص: ۵۹

پراکندگی دین و تزلزل وحدت مسلمانان، متعرّض امور دشوار (و اختلاف برانگیز) نمی شدند، زیرا مردم به عصر جاهلیّت نزدیک بودند و برخی در انتظار فرصت بودند تا راهی برای فتنه بگشایند.

و من خدا را بر خود گواه گرفتم که اگر کار مسلمانان را به من واگذارد و زنجیر خلافت را برگردن من نهد در میان تمام مسلمانان و بویژه بنی عبّاس بن عبد المطلّب چنان رفتار کنم که به طاعت خدای و رسولش صلی الله علیه و آله مطابق باشد. هیچ خون حرامی نریزم و ناموس و مال کسی را مباح نکنم مگر آنکه حدود الهی ریختن آن خون را مباح و تکالیف و دستورات الهی اباحه آن را جایز شمرده باشد و در حدّ توان و طاقت خویش در انتخاب افراد شایسته ولایق می کوشم و آن را بر خود پیمانی سخت می دانم که خداوند از من در باره آن پرسش خواهد فرمود که خود (عزّ و جل) گفته است:

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْؤولًا.

و اگر حکمی تازه آوردم یا حکمی را تغییر دادم، مستحق سرزنش و سزاوار عذاب و شکنجه ام و به خدای پناه می برم از خشمش و بدو روی می کنم در توفیق برای طاعتش و اینکه میان من و معصیتش حایل شود و بر من و مسلمانان عافیت ارزانی دارد.

(جامعه و جفر) بر خلاف این امر دلالت می کنند و من نمی دانم که با من و شما چه خواهد شد. فرمان و حکم تنها از آن خداست او به حق داوری می کند و بهترین داوران است.

«امّا من فرمان امیرالمؤمنین را به جای آوردم و خشنودی او را

برگزیدم.

خدای من و او را حفظ کند و خدای را در این پیمان بر خود گواه گرفتم و هم او به عنوان گواه بس است». (۱)

در این نامه نکاتی است که از سخنان درخشان امام بدانها پی می بریم:

اوّلًا: آن حضرت می فرماید:

« (مأمون) آنچه را که دیگران از حق ما نشناخته بودند، باز شناخت». زیرا آن حضرت با هارون، پدر مأمون، و نظام عبّاسی برخورد داشت و آنان اصلًا حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاس نمی داشتند.

ثانیاً: او فرمود:

«هر کس گرهی را که خداوند به بستن آن فرمان داده، بگشاید ...» اشاره به خباثت ضمایر و نقشه های توطئه آمیز بر ضدّ ولایت است.

ثالثاً: او فرمود:

«گذشتگان نیز چنین کردند ...»

شاید این فرمایش اشاره به سکوت امیرمؤمنان علی علیه السلام از یک سو و صبر و تحمّل ائمه بر آزارها و شکنجه به خاطر بیم از پراکندگی دین و تزلزل ریسمان وحدت مسلمانان از سوی دیگر باشد.

رابعاً: آنگاه آن حضرت به تبیین برنامه حکومتی خود می پردازد که عموماً مخالف با برنامه بنی عبّاس و از جمله مأمون بود.

خامساً: امام در پایان این وثیقه می فرماید:

«جامعه و جفر بر خلاف این دلالت می کنند».

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۵۲- ۱۵۳.

در واقع آن حضرت بدین وسیله بیان می کند که آنان صاحبان دانش رسول خدا صلی الله علیه و آله و به امارت شایسته تر از مأمون و بنی عبّاس هستند. چون مردم برای بیعت آماده می شوند و امام نظر مأمون را به شیوه نادرست بیعت کردن آنها جلب می کند. و این امر اسباب اعتراض مردم را فراهم می آورد. در این باره به گفتگوی زیر که بین مأمون وامام علیه السلام رخ داد توجّه فرمایید:

مأمون گفت: (ای ابو الحسن ولایت این شهرها را که اوضاع نابسامانی پیدا کرده اند، به هر کس که مورد اعتماد خود توست بسپار. به مأمون گفتم: توبه وعده ای که به من داده ای وفا کن تا من نیز به وعده خود وفا کنم. من ولایتعهدی را به آن شرط پذیرفتم که در آن امر و نهی از من نباشد، نه احدی را برکنار کنم و نه کسی را بکاربگمارم و نه کاری را بعهده گیرم تا خداوند مرا پیش از تو بمیراند. به خدا سوگند! خلافت چیزی نیست که نفسم از آن سخن گوید. حال آنکه من در مدینه بودم، بر مرکوبم می نشستم و در جاده ها رفت وآمد می کردم.

مردم مدینه و دیگران نیازهایشان را از من درخواست می کردند و من آنها را برآورده می ساختم و آنان همچون عموهای من بودند. نامه هایم در شهرها نافذ بود و تو نعمتی بر من نیافزودی، آنها از خدا بود. مأمون با شنیدن این سخنان گفت: من به قولی که به تو داده بودم، وفا خواهم کرد). (۱)

یکی از بزرگ ترین نشانه های آشکار فضل امام هشتم، مجالس مناظره و بحث و گفتگویی بود که گاهی به وسیله مأمون تشکیل

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۴۴.

می شد. اینک اجازه دهید با هم در یکی از این مجالس حاضر شویم و ببینم در آنجا چه می گذرد:

حسن بن محمّد نوفلی گوید: ما در پیشگاه حضرت رضا علیه السلام در حال گفتگو بودیم که یاسر، پیشکار امام رضا، وارد شد و عرض کرد:

سرورم! امیر تو را سلام می رساند و می گوید: برادرت به فدایت! اصحاب اندیشه ها و پیروان ادیان و متکلمان از هر کیش و آیینی به نزد من گردآمده اند اگر گفتگو و مناظره با آنان را خوش دارید، فردا صبح به نزد ما بیایید و اگر آمدن بدین جا بر شما گران است، خود را رنجه مکنید و اجازه دهید که ما خدمت شما برسیم. امام به یاسر فرمود: به امیر سلام برسان و بگو من از خواسته تو آگاه شدم و فردا صبح، اگر خدا بخواهد، به نزد تو خواهم آمد.

آنگاه امام هدف مأمون را از تشکیل چنین مجالسی بیان کرد و گفت که مأمون می خواهد از ارج و عظمت وی بکاهد، زیرا مأمون گمان می برد که وی در برابر طرف مقابلش از گفتن پاسخ در می ماند. امام به نوفلی (راوی این ماجرا) گفت:

«ای نوفلی! آیا می خواهی بدانی که مأمون چه وقت از این کار خود پشیمان می شود؟ گفتم: آری. فرمود: مأمون هنگامی از این کار پشیمان خواهد شد که ببیند من پیروان تورات را با استدلال به تورات و پیروان انجیل را با استدلال به انجیل و پیروان زبور را با استدلال به زبور و صابئیان را به زبان عبری و آتش پرستان را به زبان پارسیشان و رومیان را به زبان

رومی و سایر اصحاب اندیشه ها را هر یک به زبان خود آنها مجاب و محکوم سازم. هنگامی که هر گروهی را محکوم و بطلان سخن ودلیلش را آشکار ساختم و به گفته خود متقاعدش کردم مأمون در می یابد که جایگاهی که او بر آن تکیه داده است سزاوار وی نیست.

در این هنگام است که مأمون از کرده خود پشیمان خواهد شد. «وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلّا بِاللَّهِ الْعِلِی الْعَظیمِ». (۱)

در ادامه این حدیث آمده است: چون امام به مجلس مأمون وارد شد، خلیفه از جا برخاست. محمّد بن جعفر (عموی امام رضا) و تمامی بنی هاشم نیز به احترام امام از جای برخاستند و همچنان ایستاده بودند و امام رضا و مأمون نشسته بودند تا امام به آنها اجازه جلوس داد. مأمون روبه امام رضا کرد و ساعتی با آن حضرت مشغول گفتگو شد و سپس به جاثلیق روی کرد و گفت: ای جاثلیق! این پسر عمویم علی بن موسی بن جعفر است. دوست دارم با انصاف با وی در مباحثه شوی. جاثلیق گفت: ای امیرالمؤمنین! چگونه می توانم با مردی که کتاب و پیامبرش را باور ندارم مناظره کنم؟

حضرت رضا بدو فرمود:

«ای نصرانی! اگر من از انجیل خودت برای تو دلیل آورم آیا بدان اقرار می ورزی؟»

جاثلیق پاسخ داد: آیا مگر من می توانم آنچه را که انجیل گفته،

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

انکار کنم؟

بلی بخدا سوگند اگر هم مخالف اعتقاد من باشد، بدان گردن می نهم.

سپس امام رضا آیاتی از انجیل را برای او خواند و به وی ثابت کرد نام پیامبر صلی الله علیه و آله در انجیل آمده است و تعداد حواریین عیسی علیه السلام و احوال آنان را برای وی بازگفت و دلایل فراوان دیگری برای وی آورد که جاثلیق به هر کدام اقرار کرد.

سپس آن حضرت قسمتهایی از کتاب اشعیا و غیر آن را برای جاثلیق برخواند تا آنکه جاثلیق گفت: باید کسی جز من از تو پرسش کند به حق مسیح سوگند گمان نمی کردم درمیان دانشمندان مسلمانان مانند تو باشد. سپس روبه مأمون کرد وگفت:

به خدا سوگند گمان نمی کنم که علی بن موسی در مورد این مسائل بحث کرده باشد، وما از او این را ندیده بودیم، آیا او در مدینه در این گونه موارد سخن می گفت ویا اهل کلام گرد او جمع می شدند؟

گفتم: حجاج به نزد حضرتش می آمدند و از حلال و حرام از او می پرسیدند و او بدیشان پاسخ می گفت و چه بسا کسانی هم که حاجتی داشتند نزد او می آمدند.

محمّد بن جعفر گفت: ای ابو محمّد! من بیم آن دارم که این مرد (مأمون) به امام رضا رشک ورزد و او را مسموم کند و یا به بلایی دچار سازد پس بدو اشاره کن که دست از این سخنان بردارد. گفتم: او نمی پذیرد. این مرد (مأمون) تنها می خواهد امام را بیازماید که آیا چیزی از علوم پدرانش در نزد آن حضرت هست یا نه.

محمّد بن جعفر به من گفت: به امام رضا بگو که عمویت از این

سخنان خشنود نیست و مایل است به خاطر برخی مسائل از ادامه این سخنان خودداری کنی.

چون به منزل امام رضا برگشتیم، آن حضرت را از گفتار محمّد بن جعفر (عموی امام) مطلع ساختم. پس امام تبسّم کرد و فرمود: «خداوند عمویم را حفظ کند! نمی دانم چرا از این سخنان اظهار ناخشنودی کرد. ای غلام به نزد عمران صائبی برو و او را نزد من آر».

عرض کردم: فدایت شوم من جای او را می شناسم. او نزد برخی از برادران شیعه ماست. فرمود: اشکال ندارد. استری برای او ببرید.

من به سوی عمران روانه شدم و او را نزد حضرت بردم. او بسیار شادشد و جامه ای خواست و به وی خلعت بخشید و ده هزار درهم نیز خواست و به وی صله داد.

پس من عرض کردم: فدایت شوم کار جدّت، امیرالمؤمنین علیه السلام، را کردی.

فرمود: چنین می بایست کرد. سپس شام خواست و مرا در طرف راست و عمران را در طرف چپ خویش نشانید. چون از خوردن دست کشیدیم، به عمران فرمود: با همراه برگرد و صبح نزد ما بیا تا تو را از خوراک مدینه اطعام کنیم. پس از این دیدار متکلّمان ادیان نزد عمران گرد می آمدند و او بطلان سخنان و عقاید آنها را ثابت می کرد تا آنجا که از گفتگو با او اجتناب می کردند و مأمون نیز به وی ده هزار درهم صله داد و فضل هم پول و استر به وی بخشید و امام رضا علیه السلام هم صدقات بلخ را بدو بخشید و بدین ترتیب وی به ثروتی سرشار دست

یافت. (۱)

داستان آماده شدن امام برای برگزاری نماز عید، که نظام را با بیم و هراس مواجه کرد، خود گواه دیگری است بر آنکه امام فرصتی را از دست نمی داد مگر آنکه از آن برای اعلان دعوت خویش و اینکه وی به خلافت از بیت عبّاسی، سزاوارتر و شایسته تر است بهره برداری می کرد.

(چون عید فرا رسید، مأمون فرستاده ای به سوی امام رضا روانه کرد و از او خواست بر استر خویش سوار شود و در مراسم عید حضور یابد تا دل مردم آرام گیرد و فضیلتش را بشناسند و دلهایشان بدین حکومت خجسته روشن شود. امام رضا به مأمون پیغام داد و فرمود: تو از شروط میان من وخود درباره عدم دخالت من در امور حکومت آگاهی. مأمون پاسخ داد:

من بدین وسیله می خواهم ولایتعهدی تو در ژرفای دل مردم و سپاه و چاکران استوار شود و دلهای آنان آرام پذیرد و به فضلی که خداوند متعال به تو ارزانی داشته، اقرار ورزند، چون مأمون در این باره بسیار گفت و اصرار کرد، امام بدو فرمود:

«ای امیرالمؤمنین! اگر مرا از این تکلیف عفو کنی، برای من خوشتر است و اگر نکنی چنان بیرون خواهم آمد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام بیرون می آمدند».

مأمون پاسخ داد: هر طور که می خواهی بیرون آی.

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۷۵- ۱۷۷ (با اختصار).

مأمون به فرماندهان و مردم دستور داد که صبح زود بر در سرای امام رضا گردآیند. مردم از زن و مرد و کودک به خاطر آن حضرت در خیابانها و بامها نشسته بودند. فرماندهان نیز بر در خانه امام رضا گردآمده بودند.

چون خورشید بر آمد، امام رضا علیه السلام غسل کرد و عمامه ای سپید از کتان بر سر بست و قسمتی از آن را بر روی سینه اش و قسمتی دیگر را میان شانه هایش افکند. سپس اندکی از جامه خود را بالا گرفت و به خادمان خویش فرمود: شما نیز همان کنید که من می کنم. سپس عصایی به دست گرفت و از خانه بیرون آمد ما روبه روی حضرتش بودیم. او پابرهنه بود و جامه اش را تا نیمه ساق بالازده و دامن لباسهای دیگر را هم به کمر زده بود. او به راه افتاد و ما هم پیشاپیش او به راه افتادیم. وی سرش را به سوی آسمان بالا کرد و چهار تکبیر گفت. به نظر ما می رسید که هوا و دیوارها هم به آن تکبیرهای حضرت پاسخ می گفتند.

فرماندهان آراسته و مسلّح در حالی که بهترین جامه های خود را دربرکرده بودند بر در سرای آن حضرت انتظار وی را می کشیدند. ما پای برهنه و دامن به کمر زده در برابر آنها ظاهر شدیم. چون امام از خانه بیرون آمد، توقف کوتاهی کرد و فرمود:

«اللَّهُ أَکْبَرُ، اللَّهُ أَکْبَرُ، اللَّهُ أَکْبَرُ عَلی ما هَد انا، اللَّهُ أَکْبَرُ عَلی ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَهِ الْأَنْعامِ، وَالْحَمْدُ للَّهِ عَلی ما أَبْلانا».

آن حضرت صدای خویش را بالابرد ما نیز صداهای خود را بالابردیم.

ص: ۶۸

شهر مرو از گریه و فریاد به لرزه درآمد. امام سه بار این ذکر را تکرار فرمود.

فرمانـدهان از مرکوبهای خویش پایین آمدنـد و چکمه هایشان را از پای بیرون کردنـد. شـهر مرو یکپارچه می گریست و هیچ کس نمی توانست از گریه و شـیون خودداری کند. امام رضا علیه السلام هر ده گامی که برمی داشت می ایستاد و چهار تکبیر سرمی داد چنان که ما خیال می کردیم زمین و دیوارها به حضرتش پاسخ می گویند.

خبر این ماجرا به گوش مأمون رسـید. فضل بن سـهل ذو الریاستین به او گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر رضا بدین گونه به مصـلی برسد مردم فریفته او خواهند شد، به مصلحت است که از او بخواهی بازگردد!!

مأمون نیز فوراً کسی را پیش آن حضرت روانه کرد. امام رضا کفش خود را خواست و آنرا به پاکرد و بازگشت. (۱)

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۳۴ و ۱۳۵.

شهادت .. مرقد .. و مزار شریف

اشاره

سرانجام امام علیه السلام را زهر دادند و او بسان دیگر امامان به شهادت رسید تا این حدیث در باره او مصداق پیدا کند که:

«از ما کسی نیست جز آنکه به او زهر داده یا کشته یا شندش»

امّا چه کسی او را زهر داد؟ بسیاری از علما بر این باورند که مأمون در پس این توطئه بوده است، امّا عدّه ای دیگر این نظر را بعید می دانند و می پرسند آیا مأمون براستی تا این اندازه پست و پلید بوده که دستان خود را بدین جنایت زشت بیالاید؟!

برخی از این علما دهها دلیل بر بی گناهی مأمون در ارتباط با خون امام هشتم ارائه می دهند. امّا وقتی این دلائل را یک به یک تحلیل می کنیم در می یابیم که تمام آنها به یک دلیل باز می گردد و آن بعید شمردن وقوع چنین جنایتی است.

از شخصی که مدافع افکار مذهب شیعه و قایل به برتری و افضلیت امام علی علیه السلام است!

ولی ما مأمون را شناختیم. او یکی از خلفای عبّاسی و وابسته به خاندانی است که رژیم آنان در خیانت به یاران و هواخواهان خود از

ابو مسلم خراسانی گرفته تا برمک و فضل بن سهل، پر آوازه و متمایز است. و مأمون در رأس هرم این رژیم، که بنیان آن بر نیرنگ و ستم و کشتار استوار شده است، جای دارد.

بنابر این چه عاملی او را از پیروی سیره پیشینیانش و تکرار جنایات نیاکانش باز خواهد داشت؟ همچنین باورهای وی در مورد خلق قرآن یا قائل بودن به افضلیت امام علی علیه السلام بر سایر صحابه یا نظایر آنها، هیچ گاه او را در زمره شیعیان علی و آل علی جای نداد، زیرا ادامه حکومت او بر مسلمانان خود بزرگترین جنایت و گناه و سخت ترین طغیان در منطق امام علی و شیعیان او به شمار می آمد، زیرا این حکومت در واقع نوعی ادعای ربوبیت و ستیزه با خدا در الوهیتش بود!

از طرفی شیوه برخورد او با مردم و کشتارها و شکنجه ها و گسترش فساد از راههای گوناگون با ساده ترین اصول شیعه اهل بیت علیهم السلام بودن، منافات داشت.

بنابر این چه عاملی می توانست او را از ارتکاب چنین جنایت پلیدی در حق خاندان رسالت باز دارد؟!

ما در تاریخ به نکاتی بر می خوریم که نشان می دهد شخص مأمون از طریق دستگاه اطلاعاتی و مخفیانه خود که شبیه به دستگاههای جاسوسی کاخ فرماندهی یا ریاست در بدترین حکومتهای دیکتاتوری جهان در عصر ما بوده، کاملًا بر نحوه اجرای نقشه ترور امام رضا نظارت داشته است.

این نقشه موقعی به مرحله اجرا گذارده شد که انقلابهای علویّان در گوشه و کنار سرزمین اسلام یا سرکوب شده و یا فرو کش کرده بودند و فلسفه دعوت امام به خراسان نیز پایان یافته بود و ابرها بر فراز بغداد

ص: ۷۴

گرد آمده و بنیانهای انقلاب عبّاسیّان آشکار شده بودند و مأمون برای جلب خشنودی پسر عموهایش بازگشت به بغداد را در سر می پروراند و شیوه نیاکانش در پوشیدن جامه سیاه و تقسیم مناصب به خویشان و نزدیکانش را از نو آغاز کرده بود. شاید حدیث زیر این حالت را که امام رضا نسبت به آن هشدار داده و آن را به مأمون اظهار کرده بود، برای ما تبیین کند. در واقع امام می خواست بدین وسیله به مأمون بگوید که وی بدانچه او می کند آگاه است، امّا بر حسب مصلحت عموم حرکت می کند. در این حدیث آمده است:

روزی امام رضا علیه السلام در گفتگویی طولانی به مأمون گفت:

«ای امیر المؤمنین! در امور مسلمانان از خدا بترس و به بیت نبوّت و معدن مهاجران و انصار بازگشت کن».

آنگاه فرمود:

«من چنین می بینم که تو از این شهر بیرون می شوی و به جایگاه پدران و نیاکانت بر می گردی و در امور مسلمانان می نگری و این سخن پیش خود نگاه دار و (بدان) که خداوند عزّ و جل از تو در باره آنچه تو را بر آن گماشته، پرسش خواهد کرد». (۱)

فضل بن سهل نیز این نکته را به مأمون یاد آور می شود. او را می بینیم که از همراهی با مأمون سر پیچی می کند، و با گفتن این سخن از او پوزش می خواهد که:

گناه من پیش خاندانت و عامه مردم بزرگ است و مردم مرا به خاطر کشتن برادر مخلوعت و بیعت امام رضا به ولایتعهدی

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۶۵.

از روی نیکی یا حسادت نکوهش می کنند و ستمگران به سعایت از من بر می خیزند پس اجازه فرمای در خراسان بمانم. (۱)

امّا مأمون خواسته او را نمی پذیرد. چون برای او تدبیری اندیشیده است.

مأمون نمی خواهد فضل را در پایگاه قدرت و در میان یاران و هواخواهانش به کام مرگ فرستد بلکه قصد دارد او را در راه از میان بردارد.

در روایت آمده است:

مدّتی از گفتگوی میان مأمون و فضل سپری شده بود و ما در یکی از منازل (بین راه) بودیم که فضل به حمام رفت. در این هنگام گروهی با شمشیر بر او داخل شدند و به قتلش رساندند. پس از کشته شدن فضل، فرماندهان و سپاهیان و گروهی از مردان ذو الریاستین بر در سرای مأمون حاضر شده گفتند:

او را کشت اینک ما به خونخواهی او آمده ایم. (۲)

بدین سان مأمون از برجسته ترین و بزرگ ترین کانون قدرت در درون دستگاه حاکمه خلاصی یافت. اینک پیش روی او جز امام رضا، که او هم اندکی بعد به شهادت رسید، کس دیگری باقی نمانده بود. براستی آیا همین نزدیکی شهادت امام رضا علیه السلام با کشته شدن فضل خود نمی تواند حاکی از وجود توطئه ای پلید بر ضدّ آن حضرت باشد؟

با این دلایل و شواهد، قول مشهور علمای شیعه مبنی بر شهادت امام رضا علیه السلام به خاطر خورانیدن زهر به آن حضرت از سوی مأمون

۱- (۲) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۶۵.

۲- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۶۹.

درست وراست جلوه می کند.

علامه مجلسی در این باره می گوید: قول مشهور در میان ما آن است که امام رضا علیه السلام به واسطه زهر مأمون به شهادت رسید. (۱)

اینک اجازه دهید به خبر شهادت آن حضرت از زبان معاصرانش گوش فرا دهیم:

الف

- ابا صلت هروی از معاصران امام و از حادثه سازان یا از ناظران بر حوادث بوده و با امام علیه السلام ارتباطی نزدیک و استوار داشته است. وی در پاسخ به احمد بن علی انصاری که از وی پرسیده بود: «چرا مأمون با وجود آنکه در بزرگداشت امام رضا و اظهار محبّت و دوستی به وی می کوشید و او را به ولایتعهدی خود برگزید، راضی به کشتن آن حضرت شد؟» می گوید:

مأمون او را گرامی داشت، و به وی محبت می کرد چون به فضیلت او آگاه بود. وی ولایتعهدی را از پس خویش بدان حضرت اختصاص داد تا به مردم بنمایاند که امام رضا به دنیا رغبت دارد و بدین ترتیب جایگاه خود را در دل و جان مردم از دست بدهد، امّا چون امام رغبتی به دنیا نشان نداد و این امر جز به مراتب فضل وی در نزد مردم و ارج او در جان و دل آنها نیفزود، متکلّمان را از شهرهای گوناگون دعوت کرد بدین امید که یکی از آنها بر آن حضرت غلبه یابد و از منزلت وی در نزد علما بکاهد و در نتیجه مردم هم به ضعف وی پی ببرند.

۱- (۲) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۶۹.

امّا آن حضرت با هر کس از یهود و نصارا و مجوس و صابئیان و برهماییها و ملحدان و دهریها و یا سایر فرق مسلمان که با وی مخالف بودند مناظره می کرد، همه را مغلوب می ساخت و بر آنها دلیل و حجّت می آورد تا آنجا که مردم می گفتند: به خدا او از مأمون به خلافت سزاوارتر است.

خبر چینان هم سخن مردم را به گوش مأمون می رساندند. وی از این بابت بسیار خشمگین می شد و حسادتش شدّت می یافت. امام هم از گفتن حقیقت در حضور مأمون پروانداشت و در بیشتر موارد به وی پاسخهایی می داد که او را خوش نمی آمد از این رو مأمون خشمگین می شد و به آن حضرت کینه می ورزید، امّا کینه و خشم خود را نمایان نمی ساخت، امّا هنگامی که در باره آن حضرت هیچ چاره ای نیافت، او را با دادن زهر به شهادت رساند». (۱)

ب- شیخ مفید نیز مجملی از ماجرای شهادت آن حضرت را همراه با یکی از تفسیرهای مربوط به علّت دشمنی مأمون با امام رضا نقل کرده و چنین گفته است:

روزی امام رضا بر مأمون وارد شد و دید که او برای نماز وضو می سازد در حالی که غلامش بر دستان او آب می ریزد. پس امام رضا به مأمون گفت:

«ای امیرالمؤمنین! در عبادت پروردگارت کسی را شریک مکن». مأمون، غلام را رد کرد و خود وضویش را به اتمام رساند، امّا کینه آن حضرت را به دل گرفت.

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۹۰.

همچنین آن حضرت علیه السلام در نزد مأمون زبان به نکوهش فضل و حسن، فرزندان سهل، گشود و خطاهای آنان را به مأمون باز نمود وی را از شنیدن سخنان آن دو منع کرد. فضل و حسن از آنچه امام در باره آنها گفته بود مطلع شدند و در حضور مأمون خطاهایی بر امام بستند و به وی اموری نسبت دادند که دور از ساحت مقدس حضرتش بود و مأمون را از گرایش مردم به او بیمناک کردند و در این باره چندان گفتند تا سر انجام نظر او را در باره امام رضا عوض کردند و مأمون هم به قتل حضرتش همّت گماشت.

راویان اتفاق نظر دارند که روزی او و مأمون از یک طعام خوردند و در نتیجه امام رضا علیه السلام بیمار شد و مأمون هم خود را به تمارض زد. محمّد بن علی بن حمزه از منصور بن بشر از قول برادرش عبداللّٰه بن بشر نقل کرده است که گفت:

مأمون مرا فرمود که ناخنهایم را دراز کنم و این گفته را به کسی باز نگویم من نیز چنین کردم. سپس مرا طلبید و چیزی شبیه به تمر هندی بیرون آورد و به من داد و گفت: این را با دستانت به هم بمال و خمیر کن من نیز چنین کردم. سپس برخاست و مرا واگذاشت و نزد امام رضا رفت و از او پرسید: چه خبر؟ امام رضا فرمود: امیدوارم بهتر شوم. مأمون از وی پرسید: من نیز بحمد اللّٰه امروز خوبم. آیا کسی از پرستاران امروز نزد شما آمده است؟ امام فرمود: نه. مأمون خشمگین شد و بر غلامانش فریاد زد و سپس گفت: همین حالا آب انار بگیر که از خوردن آن چاره ای نیست سپس مرا (عبداللّٰه

بن بشر) فرا خواند و گفت:

اناری برای ما بیاور. من اناری آوردم و مأمون به من گفت: با دست خویش آب این انار را بگیر. من آب انار را گرفتم و مأمون آن را به دست خویش به امام رضا نوشانید و همین امر موجب مرگ آن حضرت شد. او دو روز بعد از این ماجرا جان سپرد.

از ابا صلت هروی نقل شده است که گفت: نزد حضرت رضا رفتم در حالی که (پیش از ورود من) مأمون از حضور آن امام بیرون آمده بود. پس او به من فرمود:

«ای ابا صلت کار خود را کردند».

و آنگاه به توحید و ستایش خداوند مشغول شد.

از محمّد بن جهم روایت شده است که گفت: امام رضا بسیار شیفته انگور بود. پس مقداری انگور تهیه کردند و در بیخ دانه های آن سوزنهای زهر آلود قرار دادند و چند روزی به همان حال نگاه داشتند سپس سوزنها را بیرون آوردند و در آن هنگام که امام علیه السلام بیمار بود، انگور را به نزد او بردند و او از آن انگور خورد و همان باعث مرگش شد. وی گوید این زهر، یکی از کاری ترین زهرها بوده است.

چون امام رضا وفات یافت، مأمون یک شبانه روز مرگ او را نهان داشت.

سپس در پی محمّد بن جعفر و گروهی از خاندان ابو طالب که در نزدش حضور داشتند فرستاد. چون آنان پیش او آمدند، مأمون اظهار تألّم و ناراحتی کرد و گریست و جسد سالم امام را به آنها نشان داد و گفت: ای برادر! بر من بسی گران است که تو را در این حال ببینم. من امیدوار بودم که پیش از تو از دنیا بروم، امّا خداوند چنین نخواست.

سپس دستور داد آن حضرت را بشویند و کفن و حنوطش کنند و خود با جنازه او بیرون آمد و جنازه را بردوش می کشید تا آن را به محلّی که اکنون امام علیه السلام در آنجا مدفون است، بیاورد. این محل خانه حمید بن قحطبه در قریه ای به نام سناباد از نواحی نوقان طوس بود. قبر هارون الرشید در این خانه بود و امام رضا در برابر روی او و در محل قبله این خانه به خاک سپرده شد. امام رضا از دنیا رفت در حالی که پسری جز امام ابو جعفر محمّد بن علی که در آن هنگام هفت ساله بود، برجای خویش باقی نگذاشت. (۱)

ج- یاسر خادم، واپسین لحظات زندگی امام رضا را که در آن روح ربّانی و خلق محمّدی اش جلوه گر شده بود، چنین توصیف می کند:

«ما با طوس هفت منزل فاصله داشتیم که امام رضا علیه السلام بیمار شد. پس به طوس وارد شدیم در حالی که بیماری آن حضرت شدّت یافته بود. در طوس چند روز ماندیم. مأمون روزی دو بار به عیادت امام می آمد. در آخرین روز حیاتش، امام که بسیار ضعیف شده بود پس از به جای آوردن نماز ظهر از من پرسید:

ای یاسر! آیا مردم غذا خوردند؟

عرض کردم:

سرورم با این حالی که شما دارید چه کسی می تواند غذا بخورد؟!

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۳۰۸- ۳۰۹.

پس امام علیه السلام در بستر خود نشست و فرمود:

«سفره بیاورید»

آن حضرت تمامی اطرافیان و خدمتکارانش را بر سفره دعوت کرد و یکایک آنها را مورد تفقّد قرار داد. چون غذا خوردند، فرمود: برای زنان غذا ببرید.

برای زنان غذا بُردند. چون همه از خوردن فارغ شدند، ضعف بر امام مستولی شد و از هوش رفت. بانگ و فریاد به پا خاست. کنیزان و زنان مأمون پا برهنه و سر برهنه بر بالین آن امام حاضر شدند، در طوس غریو و غوغا بلند شد. مأمون اندوهناک و در حالی که به سر خود می زد و محاسن خود را می گرفت و می گریست، وارد شد و در حالی که سیل اشک بر گونه هایش جاری بود بر بالین امام رضا که به هوش آمده بود ایستاد و گفت: سرورم! به خدا نمی دانم کدام یک از این دو مصیبت بر من بزرگ است: آیا دوری و فراق من از تو یا شنیدن تهمت مردم که می گویند من تو را کشتم. امام چشمانش را به سوی او بالا آورد و فرمود:

ای امیرالمؤمنین! با ابو جعفر خوش رفتاری کن که عمر تو و عمر او مانند دو انگشت سبابه یکسان است. (۱)

یاسر همچنین حوادثی را که پس از وفات آن حضرت رخ داد، چنین توصیف می کند:

«پاسی از شب گذشته بود که امام علیه السلام جان سپرد. چون

ص: ۸۲

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۹۹ (یعنی عمر تو و عمر او مساوی است).

صبح فرا رسید، مردم گرد آمدند و گفتند: مأمون او را کشت. و نیز گفتند: مأمون فرزند رسول خدا را کشت. آنان همچنین سخنان دیگری هم گفتند.

محمّد بن جعفر بن محمّد از مأمون امان خواسته و به خراسان آمده بود. وی عموی ابو الحسن بود. مأمون به او گفت: ای ابو جعفر! به سوی مردم برو به ایشان بگو که امام رضا امروز بیرون نمی آید.

مأمون خوش نداشت جنازه آن حضرت را در روز بیرون ببرد، زیرا می ترسید حادثه ای روی دهد. پس محمّد بن جعفر به سوی مردم رفت و گفت: ای مردم! امام رضا امروز بیرون نمی آید. مردم پراکنده شدند و ابو الحسن را شبانه غسل دادند و به خاک سپردند». (۱)

مزار آن حضرت همواره مورد توجّه شیعیان اهل بیت علیهم السلام و دوستداران آنان بوده است، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر ائمه در باره مرقد وی و زیارت او ترغیب و توصیه کرده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«در آینده پاره ای از تن من در دیار خراسان به خاک سپرده می شود که هر مؤمنی آن را زیارت کند خداوند عزّ و جل بهشت را بروی واجب و آتش را بر بدنش حرام می کند». (۲)

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«مردی از فرزندان پسرم موسی به دنیا می آید که نامش نام

۱- (۱) بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۹۹- ۲۳۰.

۲- (۲) همان مأخذ، ص ۲۸۴.

امیر المؤمنین علیه السلام، است و به دیار طوس که در خراسان است می رود و در آنجا با زهر کشته می شود و غریبانه در همانجا به خاک سپرده می شود. هر کس او را در حالی که عارف به حق اوست زیارت کند خداوند متعال به او پاداش کسی را که پیش از فتح مکّه انفاق کرده و (با مشرکان) جنگیده است عطا خواهد کرد». (۱)

شعرا نیز در سوگ حضرتش مرثیه هایی سروده اند که دل سنگ را از درد آب می کند. همچنین آنان در اشعار خود خائنانی که امام را با زهر از پای در آوردند، به رسوایی کشیده اند. دعبل در ضمن قصیده معروف خود در این باره می گوید: (۲)

رعتهم ذئاب من امیه وانتحت علیهم دراکا ازمه وسنون (۳)

و عاثت بنو العباس فی الدین عیثه تحکم فیه ظالم وظنین (۴)

وسموا رشیدا لیس فیهم لرشده وما ذاک مأمون وذاک امین (۵)

فما قبلت بالرشد منهم رعایه ولا لولی بالامانه دین (۶)

رئیسهم غاو وطفلاه بعده لهذا رزایا دون ذاک مجون (۷)

ص: ۸۴

۱- (۳) همان مأخذ، ص ۲۸۶.

۲- (۴) همان مأخذ، ص ۳۱۵، به نقل از مقاتل الطالبیّین، ص ۳۷۲- ۳۷۳.

۳- (۱) گرگانی از بنی امیّه بر آنان حکومت کردند و سختی پیاپی بر ایشان روی آورد.

۴- (۲) وبنی عبّاس در دین ایجاد فساد کردند و در حکومت آنان ستمگر و متهم به فرمانروایی پرداختند.

۵- (۳) رشید نامیدند کسی را که در آنان رشد نیافته بود و این هم نه مأمون است و آن یک هم امین نیست.

۶- (۴) نه رشد و خردمندی از آنها در حفاظت از حقوق دیگران پذیرفته شد و نه دینی در امانتی.

۷- (۵) هم رئیسشان و هم دو فرزندش پس از وی گمراه بودند و برای همین مصیبتهای سختی برای مردم پیش آمد.

الا ایها القبر الغریب محله بطوس علیک الساریات هتون (۱)

ابو فراس حمدانی نیز در سوگ امام سروده است: (۲)

باؤوا بقتل الرضا من بعد بیعته وابصروا بعضه من رشدهم وعموا (۳)

عصابه شقیت من بعد ما سعدت ومعشر هلکوا من بعد ما سلموا (۴)

لا بیعه ردعتهم عن دمائهم ولا یمین و لا قربی و لا رحم (۵)

ص: ۸۵

۱- (۶) هان ای قبری که جایگاهش در طوس غریب است همواره برتو اشکها جاری است.

۲- (۷) همان مأخذ، ص ۳۱۴.

۳- (۸) قتل امام رضا علیه السلام را مرتکب شدند پس از بیعت با وی و اندکی بینایی یافتند و دوباره کور شدند.

۴- (۹) گروهی پس از آنکه خوشبخت شدند تیره روز گشتند و جماعتی پس از آنکه در امان ماندند نابود شدند.

۵- (۱۰) نه بیعت اینان را از (ریختن) خون آنها باز داشت و نه سوگند و نزدیکی و پیمان خویشی.

سخنان تابناک امام

آیا بدون شناخت امام رضا علیه السلام و بهره گیری از نور و دانش و معارف او می توان ادعای پیروی از حضرتش را داشت؟ و چگونه کسی که از سنن معصومان علیهم السلام تبعیت نکرده و از نور هدایت آنان بهره مند نشده در روز قیامت امید شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت او را دارد؟!

بر ماست که در گفتارها و وصایای آنان که به مثابه گنجینه های تمام ناشدنی و نعمتهای بی نظیرند، بخوبی کاوش کنیم.

امام هشتم میراثی عظیم از معارف و علوم، بویژه در حکمت الهی و بیان فلسفه و علل احکام و رد بر مذاهب باطله، از خویش بر جای نهاده است.

ما در پایان کتاب خود که به نام حضرتش تشرف یافته، سخنان خردمندانه و پندهای حکیمانه او را نقل می کنیم بدین امید که از آنها بهرمند شویم.

علی بن شعیب گوید:

«بر ابو الحسن الرضا علیه السلام وارد شدم. از من پرسید: ای علی! زندگی کدام یک از مردم بهتر است؟ عرض کردم: سرورم! شما از من بدان آگاه ترید.

فرمود: ای علی! هر کس که زندگی دیگری در زندگی

او نکو شود. ای علی! زندگی کدام یک از مردم بدتر وناگوارتر است؟ عرض کردم: شما داناترید؟

فرمود: کسی که دیگری در زندگی او زندگی نکند. ای علی! با نعمتها خوش همسایه باشید که آنها رام نشده هستند واگر از قومی گرفته شدند به آنها باز نخواهند گشت.

ای علی! بدترین مردمان کسی است که میهمانش را باز دارد و به تنهایی بخورد و بنده اش را بزند. به خداوند خوش گمان باش. هر کس که گمان خود را به خداوند نکو کند، خداوند نیز او را نا امید نخواهد کرد. و هر که به روزی کم راضی شد، به عمل کم از او را راضی خواهد شد و هر که به اندک از حلال خرسند شود، هزینه اش سبک گردد و خانواده اش از نعمت برخوردار خواهد شد و خداوند او را به درد و درمان دنیا بینا سازد و او را به سلامت از دنیا به دار السلام بیرون برد. بخیل را آرامش، حسود را لذّت، ملول را وفا و دروغگو را مروّت نیست». (۱)

و نیز از آن حضرت نقل شده است که فرمود:

«وحشتناک ترین (صحنه ها) برای انسان سه جاست: روزی که زاده می شود و دنیا را می بیند، و روزی که می میرد و آخرت و اهل آن را مشاهده می کند، و روزی که برانگیخته می شود و احکامی را می بیند که در سرای دنیا ندیده است. خداوند در این سه جا بر یحیی و عیسی علیهما السلام درود فرستاده است. در باره یحیی فرمود:

(وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ

۱- (۱) فی رحاب ائمّه اهل البیت- سیره حضرت امام رضا علیه السلام، ص ۱۴۸.

يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيّاً). (۱)

«و درود بر او روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود.»

و در باره عیسی فرمود:

(وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيّاً). (۲)

«ودرود بر من روزی که زاده شدم و روزی که می میرم و روزی که زنده برانگیخته می شوم.»

خرد انسان مسلمان تمام نگردد مگر آنکه در او ده ویژگی باشد: از او امید خیر باشد، از بدی او در امان باشند، خیر اندك از سوی دیگران را بسیار شمارد، خیر بسیار خود را کم انگارد، هر چه حاجت از او خواهند دلتنگ نشود، در طول عمر خود از دانش جویی خسته نشود، فقر در راه خدا برایش محبوب تر از توانگری باشد، خواری در راه خداوند برایش محبوب تر از سر فرازی در راه دشمن خدا باشد، گمنامی برایش شیرین تر از شهرت و بلند آوازگی باشد. سپس فرمود: دهم، و دهمی چیست؟ گفته شد: چیست؟

فرمود: کسی را نبیند جز آنکه می گوید او بهتر و پرهیزکارتر از من است. همانا مردم دو دسته اند: یکی بهتر و با تقواتر از او و دیگر بدتر و پست تر از او. پس چون با بدتر و پست تر از خود دیدار کند، گوید: شاید خوبی این مرد پنهان باشد این برای او بهتر باشد و خوبی من نمایان است و این برای من بدتر است و چون به کسی که بهتر و با تقوا تر از اوست بر خورد کند برای او فروتنی کند تا بد و ملحق شود پس چون چنین کند، بزرگی اش فزونی گیرد و خوبی اش بهتر شود و یادش نکو گردد و بر اهل زمانه سروری یابد.» (۳)

۱- (۲) سوره مریم، آیه ۱۵.

۲- (۳) سوره مریم، آیه ۳۲.

۳- (۱) فی رحاب ائمّه اهل البیت- سیره حضرت امام رضا علیه السلام، ص ۱۴۷.

آن حضرت اشعاری میخواند که شاید سروده خود ایشان باشد. (۱)

اذا کان دونی من بلیت بجهله ابیت لنفسی ان اقابل بالجهل (۲)

و ان کان مثلی فی محلی من النهی اخذت بحلمی کی اجل عن المثل (۳)

و ان کنت ادنی منه فی الفضل والحجی عرفت له حق التقدّم و الفضل (۴)

و نیز سروده است: (۵)

انک فی دنیا لها مُدّه یقبل فیها عمل العامل (۶)

امّا تری الموت محیط بها یصلب فیها امل الآمل (۷) تجعل الذنب بما تشتهی وتأمل التوبه من قابل (۸)

والموت یأتی اهله بغتهً ما ذاک فعل الحازم العاقل (۹)

۱- (۲) همان مأخذ، ص ۱۵۰.

۲- (۳) هرگاه کسی پست تر از من باشد و من به نادانی او مبتلا باشم خود را از مقابله با نادانی او منع می کنم.

۳- (۴) و اگر کسی از نظر عقل و خرد با من برابر باشد در برخورد با او حلم را پیشه خود می سازم تا از همانند خود برتری گیرم.

۴- (۵) و اگر من در فضل و خرد از او پایین تر باشم برای او حق تقدم و فضیلت قایل می شوم.

۵- (۶) همان مأخذ.

۶- (۷) تو در دنیایی هستی که آن را سر آمدی است و کردار عمل کننده در این مدّت پذیرفته می شود.

۷- (۸) آیا مرگ را نمی بینی که این دنیا را احاطه کرده است و آرزوی آرزومندان را در آن به چهار میخ می کشد.

۸- (۱) گناه را بدانچه دوست می داری جلو می اندازی و توبه را برای آینده آرزو می کنی.

۹- (۲) حال آینده آنکه مرگ ناگهان بر اهل خود وارد می شود و این، کردار فرد دور اندیش و خردمند نیست.

در همین جا گفتار کوتاه خود را در باره زندگی تابناک امام رضا علیه السلام به پایان می رسانیم و از خداوند می خواهیم که ما را در روز قیامت به این کتاب سود رساند و آن را وسیله ای برای پیروی ما از او در دنیا و برخورداری از شفاعتش در آخرت قرار دهد. «آمین»

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹